از ابتدای آغاز تاریخ ثبت شده بشریت از هزاران سال قبل تمدن های مختلف در سراسر جهان معتقد بودند زمین ثابت و مسطح است. سیستم های کیهان شناسی آن ها تفاوت کمی باهم داشت و همگی بطور کلی به یک موضوع مشترک باور داشتند با اینکه اکثر این تمدن ها از یکدیگر بسیار دور بودند. در نظر آن ها زمین یک صفحه تخت و بدون حرکت بود و البته بدون هیچ گونه انحنا. قطب شمال شناخته شده در مرکز عالم قرار داشت و نقطه مرکزی در باور بسیاری از تمدن ها شناخته میشد و ستاره قطبی همیشه بر بالای شمال حاضر بود و ستارگان همیشه در حال حرکت به دور زمین و ستاره قطبی بودند. برای انسان کهن زمین و ستاره قطبی دو نقطه ثابت در جهان بودند که همه چیز به دور آن ها گردش میکرد و از نظر آن ها همه چیز توسط یک آسمان گنبدی شکل احاطه شده بود. اکثر تمدن ها به یک گنبد فیزیکی و جامد که ستارگان به آن چسبیده اند معتقد بودند.

از دید آن ها ستارگان به دو دسته مختلف تقسیم میشدند، ستارگان ثابت و ستارگان سرگردان یا متحرک.

ستارگان ثابت ستارگانی بودند که در صورت های فلکی و موقعیت های خود ثابت بودند و هرشب مشاهده میشدند! آن ها در تمام روز ها،ماه ها،سال ها و قرن ها در مکان خود ثابت بودند و کوچکترین تغیی موقعیتی نداشتند و هرگز تغییری نمیکردند و نمیکنند.

ستارگان سرگردان که امروزه به سیاره شناخته میشوند ستارگانی بودند که شب های مختلف در قسمت های مختلف و خاصی از

آسمان دیده میشدند.

ادامه را در ادامه مطلب بخوانید...

به عنوان مثال:

در آیات و روایات تورات از یک گنبد سخن به میان آمده که خداوند آن را برای جدا کردن آب های بالا و آب های پایین در بین دو اقیانوس قرار داد و زمین در زیر این فلک پدیدار گشت و خدا گفت:«فلکی باشد در میان آب ها و آب ها را از آب ها جدا کند.» و خدا فلک را بساخت و آب های زیر فلک را از آب های بالای فلک جدا کرد. و چنین شد. خدا فلک را آسمان نامید. در باور مردم مصر آسمان یک زن با ستارگانی در بدن توصیف شده که بر فراز زمین است نام آسمان در مصر نات است که یک خدابانوی زن توصیف شده. در باور اقوام بنی اسرائیل آسمان یک جسم جامد بود. آن ها آسمان را راکیا نام نهاده بودند و اعتقاد داشتند خورشید و ماه در زیر این آسمان گنبدی شکل قرار دارند. در باور مردمان هند باستان آسمان براهماندا نام داشت و یک گنبد جامد توصیف شده بود. ریگ ودا گفته است: "آسمان و زمین سخت و محکم هستند. در اعتقاد بومیان آمریکا: ناواهو،مایا،اینکا و آزتک و برخی قبایل سرخ پوست زمین صاف و آسمان گنبدی بر فراز زمین توصیف شده است همچنین در باور نوردیک ها آسمان و زمین همینگونه توصیف شده اند سومریان نیز اعتقادات جالبی درباره زمین تخت و گنبد آسمان دارند: از متون پراکنده در سراسر سروده ها و اسطوره های سومریان باستان قبل از هرچیزی یک دریای کهن وجود داشته! در متون سومری (an) به معنای آسمان و زمین به معنای (ki) است! طبق اعتقاد سومریان مرز بین آسمان و زمین یک گنبد جامد است و زمین

یک دیسک مسطح! طبق اعتقاد سومریان ستارگان به آسمان چسبیده بودند و گنبد آسمان دلیل وجود ستارگان و سیارات و خورشید و ماه بود!!!(متن از آقای ساموئل کرامر یک آشور شناس هزارو نهصدو شصت و سه) آن ها اعتقاد داشتند زمین بر روی آب قرار دارد و آسمان سقف جامدی در بالای آن است.

خورشید و ماه دو قرص تقریبا هم اندازه به نظر میرسند که به دور زمین در گردش هستند. آن ها بسیار کوچکتر از زمین هستند و هرکدام نور خود را دارد.

خورشید گرما بخش،خشک کننده،طلایی رنگ (نور طلایی)، نگه دارنده و ضدعفونی کننده است و ماه سرما بخش،مرطوب و نمناک،نقره ای رنگ (نور نقره ای)، باعث فساد و سپتیک است.

خورشید سفر خود را از مدار راس الجدی آغاز می کند. در انقلاب زمستانی سرعت خورشید سریعتر نسبت به زمان های دیگر است و در مدار بزرگتر در حرکت است و به دور زمین میچرخد. در سه ماه آینده، هر روز خورشید کمی مسیر و مدارش کوچکتر و از سرعتش کاسته میشود تا زمانی که در اعتدال بهاری خورشید مسیری مارپیچی از راس الجدی به استوا میگیرد. سپس برای سه ماه آینده، هر روز مدار خورشید کوچکتر و از سرعتش کاسته میشود تا زمان انقلاب تابستانی و زمانی که درحال حرکت در مدار راس السرطان است.

هنگامی که خورشید به کوچکترین مدار خود میرسد سپس مسیری همانند قبل اما بطور برعکس در پی میگیرد و سفر خود را به مدار راس الجدی شروع میکند. برای سه ماه آینده، بار دیگر خورشید

شروع به گسترده کردن مدار و افزایش سرعت خود تا زمان اعتدال پائیزی میکند و سپس خورشید به استوا بر میگردد.

در سه ماه آینده خورشید مدارش را گسترده تر و سرعتش را تا زمان انقلاب زمستانی افزایش می دهد که آخرین و بزرگترین مدار و بیشترین سرعت را دارا است و همین چرخه دوباره تکرار و تکرار میشود.

ماه یک مسیر سالانه مشابه برای چرخش به دور زمین دارد اما برخلاف خورشید که سرعتش را مدام برای نگه داشتن نظم 24 ساعته در روز تغییر میدهد،سرعت ماه هرگز تغییری نمی کند بنابراین با توجه به عرض جغرافیایی ماه و رصد ها و مشاهدات تقریبا 24.7-25 ساعت در چرخه گردش است

به همین علت است که در زمان ها و مکان های مختلف و درطول هر ماه میتوانیم ماه را در صبح،ظهر و شب ببینیم.

درحال حاضر و از قرن گذشته یک پیمان نامه بین المللی به نام پیمان نامه جنوبگان وجود دارد که از تمامی اکتشافات مستقل در آنتراکتیکا(قطب جنوب) جلوگیری می کند. البته تور هایی هستند که توریست ها و گردش گران را به قطب جنوب میبرند اما کسی حق اکتشاف بصورت مستقل در آن مکان را ندارد و کسانی که برای گردشگری به آن منطقه میروند تنها به مکان هایی برده میشوند که از قبل هماهنگ شده تا به همان مکان بروند و حق دخالت در چیزی و حرکت سرخود ندارند.

در واقع اکتشاف مستقل در قطب جنوب غیر قانونی اعلام شده. ملوانی به اسم jarl andehoy زمانی که خود به آنتراکتیکا رفته بود گرفتار شد و مورد تهدید قرار گرفت در حقیقت سرپیچی باعث میشود به زور اسلحه با شما برخورد کنند. برای سرپیچی از این معاهده بین المللی حبس و زندان نیز در نظر گرفته شده است.

گذشتگان همگی از کوه های یخی که زمین را احاطه کرده اند خبر داشتند. در اکثر نقشه های قدیمی از جمله نقشه ایرانیان کوه قاف به تصویر کشیده شده است و نشان میدهد ایرانیان هزاران سال قبل توانستند خود را به کوه قاف برسانند. در تمامی تمدن هایی که به کوه هایی در اطراف زمین اشاره داشته اند موضوع دیگری که مشترک بوده این است که آن ها اعتقاد داشتند آسمان پایانی دارد که به آن کوه ها میرسد و دیگر کسی قادر به عبور از یک محدوده خاص به بعد نیست و راه بسته است. قطعا اینها افسانه نیست بلکه احتمال این وجود دارد که افرا مختلفی در دوران های مختلف با کشتی به آنتراکتیکا سفر کرده باشند و به حقیقت آن پی برده و در تاریخ ثبت کرده باشند اما در نقشه های مدرن این کوه وجود ندارد و از نقشه حذف شده است.

امروزه با امکانات بسیار زیاد و پیشرفته به این موضوع پی میبریم که زمین کاملا تخت و ثابت است،درست همانگونه که تمدن های گذشته اعتقاد داشتند و احساس و چشمان ما به ما گفته بودند. بله افق کاملا صاف و بدون انحنا است. اصلا مهم نیست در چه ارتفاعی باشید! افق کاملا صاف است. چه کنار ساحل باشید چه بر بالای اورست یا در هواپیما و حتی اگر با بالن های آماتور و موشک ها به

بالاترین نقطه برسید افق باز هم در دید 360 درجه کاملا صاف و تخت است.

در زمین کروی مهم نیست آن را چقدر بزرگ فرض کنید،وقتی ارتفاع بگیرید و ارتفاع شما از 40 کیلومتر بیشتر شود افق باید انحنا داشته باشد و وقتی حتی در سطح زمین به سمت افق نگاه میکنید همه چیز را بصورت شیب دار مشاهده کنید. همانطور که در مقالات قبلی اشاره کردیم هر آزمایشی که برای اثبات حرکت زمین انجام شد با شکست مواجه شد و تنها ثابت کرد زمین حرکتی ندارد و کاملا ثابت است همچنین آزمایشاتی که برای اثبات انحنای زمین انجام شد ثابت کرد سطح زمین کاملا صاف است و انحنایی وجود ندارد. شما در یک نظام هدفمند زندگی میکنید یک جهان برنامه ریزی شده و هوشمند. نه از ماهی تکامل یافتید و نه جد مشترکی با میمون ها داشتید، شما بر روی یک کره زندگی نمیکنید بلکه در مکانی خاص هستید شما آفریده ای خاص هستید مهم نیست چقدر حرف های من برای برخی خنده دار باشد مهم این است که با خندیدن و تمسخر حقیقت عوض نمیشود.

اولین شخص ثبت شده در تاریخ بشریت که درباره شکل زمین نظر مخالف دیگران داشت و ادعا کرده بود زمین هر شکلی میتواند باشد غیر از تخت و ساکن در مرکز جهان یک ریاضی دان و فیلسوف یونانی به نام فیثاغورث 500 پیش از میلاد.

فیثاغورث توسط مورخان وابسته به فریماسونری مدام تبلیغ میشد افرادی مانند Albert mackey , james anderson , william hutchinson , william preston

فیثاغورث فکر میکرد مدل زمین کروی ای که در حال چرخش به دور خورشید است میتواند توضیح دهنده حرکت اجرام آسمانی مختلف باشد.

این مدل خورشید مرکزی در مدرسه کروتونا فیثاغورث آموزش داده میشد اما این فرضیه برای 2000 سال هرگز مشهور نشد و از یونان خارج نشد.

یک قرن بعد یکی دیگر از ریاضی دانان و فیسوفان یونانی به نام افلاطون از مدل زمین کروی حمایت کرد ولی اعتقاد داشت زمین یک کره ثابت در مرکز جهان است که همه چیز درحال چرخش به دور آن است.

شاگرد مشهور او ارسطو همچنین درباره این مدل (زمین کروی) در کتابش به نام "در آسمان ها (on the heavens)" نوشت و از شواهدی برای تایید این مدل استفاده کرد که بطور کلی شامل سه مورد میشود

در ابتدا ارسطو به این موضوع اشاره کرد که وقتی کشتی ها از ساحل دور میشوند، در نزدیکی افق بدنه آن ها قبل از دکل آن ها ناپدید میشود. او فرض کرد که این رخداد به معنی این است که زمین انحنا دارد و مطابق با انحنای زمین این اتفاق می افتد. ارسطو استدلال کرد ابتدا بدنه ناپدید میشود زیرا زمین کروی است و کشتی کم کم پایین رفته و در نهایت به کلی ناپدید میشود.

امروز ما به سادگی میتوانیم اثبات کنیم که ارسطو در فرض خود اشتباه میکرده است!

با استفاده از تلسکوپ و دوربین هایی با زوم بالا ما میتوانیم این را اثبات کنیم که ارسطو اشتباه میکرده است زیرا در آن زمان امکانات و دانش کافی وجود نداشت بنابراین نتیجه گیری از یک رویداد نمیتوانست کاملا درست باشد.

هنگامی که یک کشتی کاملا در افق ناپدید شده است، تکنولوژی مدرن این اجازه را به ما میدهد تا زوم کنیم و کل کشتی را ببینیم.

بدنه و دکل آن دیده میشود! این ثابت میکند کشتی ها در افق به علت وجود انحنای زمین ناپدید نمیشوند در حقیقت آن ها مسیر خود را میروند نه پایین میروند نه بالا فقط به نظر میرسد که در افق درحال پایین رفتن هستند که مطابق با قوانین پرسپکتیو است نه انحنای زمین.

در حقیقت خط افق فقط یک نقطه اضمحلال است.

دلیل دومی که ارسطو برای مدل زمین کروی ارائه کرد این بود که در هنگام ماه گرفتگی سایه زمین بر روی ماه کروی است. امروزه نیز مدل خورشید مرکزی این دلیل را برای اثبات مدل فرضی خود ارائه میدهد و ادعا میکنند تنها در صورتی ماه گرفتگی رخ میدهد که خورشید،زمین و ماه باهم در یک خط راست قرار بگیرند.

این فرض هوشمندانه است اما بسیار ضعیف و ناقص ارائه شده است. موضوع مهمی که اینجا مطرح میشود این است که چگونه به خود ثابت میکنید سایه زمین بر ماه می افتد؟ این چیزی است که از

کودکی به شما گفته شده و البته حقیقت ندارد. در واقع راهی برای اثبات اینکه سایه زمین بر ماه می افتد وجود ندارد.

بر اساس این مدل که خورشید مرکزی ارائه میکند رخ دادن ماه گرفتگی در روز کاملا غیر ممکن است اما در از گذشته تا به امروز ماه گرفتگی هایی در روز رخ داده اند که به کل مدل خورشید مرکزی را باطل میکنند. انجمن نجوم سلطنتی تعدادی از این ماه گرفتگی هارا به ثبت رسانده است که مشهور ترین آن ماه گرفتگی دسامبر 2010 در نیومکزیکو است.

برخی افراد میگویند ماه گرفتگی در روز با مدل خورشید مرکزی کاملا هماهنگ است کافیست از نقطه ای در دو سر کره زمین به ماه نگاه کنید اما باید به این دوستان عزیز گفت تنها در صورتی حرفتان منطقی است که از قطب شمال و جنوب کره زمین بخواهید ماه گرفتگی را رصد کنید.

مورد دیگری که اینجا بیان میشود این است که از گذشته در فرهنگ های مختلف باستانی به جسم سوم آسمانی اشاره شده که اندازه یکسانی با خورشید و ماه داشته و نامریی است و وقتی از میان خورشید و ماه عبور میکند نور خورشید بر آن تابیده و سایه ای بر روی ماه ایجاد میکند.

این جسم ناشناخته به سیاره سیاه نیز معروف است و شاید همان نیبیرو باشد که بار ها رصد شده بهرحال اطلاعات بیشتری در این باره وجود ندارد.

آخرین برهان ارسطو که برای مدل زمین کروی ارائه کرده بود تغییر ستارگان با تغییر مکان به سرزمین های دیگر بود. او دید وقتی که به جنوب سفر میکنیم میزان دید ستاره قطبی و دیگر ستارگان کاهش می یابد.

او استدلال کرد که این کاهش تدریجی و ناپدید شدن ستارگان در افق و تغییر صورت های فلکی با تغییر مکان دلیلی است که نشان می دهد زمین کرویست و سطح آن انحنا دارد. این مشابه همان ناپدید شدن کشتی ها در افق است!

ارسطو نتیجه گرفت که خط افق انحنای زمین است و ستارگان در زیر آن ناپدید و غیر قابل رویت میشوند چون انحنای زمین اجازه رویت آن هارا نمیدهد در حقیقت ارسطو فکر میکرد یک انحنای تپه مانند بین او و ستارگان وجود داشت که جلوی دید را میگرفت.

در واقع کاهش تدریجی و غیرقابل رویت شدن ستارگان در افق مربوط به قوانین جوی و پرسپکتیو است نه انحنای زمین(همانطور که درباره کشتی ها توضیح دادیم)

هر دانشجوی هنر می داند دید انسان نسبت به جهان بشکل یک هرم است بطوری که وقتی به انتهای یک راهرو نگاه میکنید به نظر میرسد که کف راهرو به سمت بالا آمده است،سقف راهرو به نظر میرسد به سمت پایین است و دیوار ها در مرکز دید ناظر محدود به یک نقطه به نظر میرسند.

البته ابعاد راهرو برای تمام طول آن ثابت باقی می ماند بطور مشابه وقتی خورشید،ماه،هواپیما یا ابر ها به نظر میرسند که در سمت افق

پایین میروند وقتی که از ناظر دور میشوند در واقع ارتفاع از دست نمیدهند بلکه ارتفاع خود را حفظ میکنند فقط در دید ما آن ها درحال پایین رفتن هستند و فقط اینگونه به نظر میرسند.

یک قرن بعد از ارسطو در حدود 250 قبل از میلاد یکی دیگر از ریاضی دانان و فیلسوفان یونانی به نام اراتستن اشاره کرد که در ظهر در زمان انقلاب تابستانی در اسوان خورشید هیچ سایه ای ندارد و پرتو ها باید مستقیم به انتهای چاه برسند، در همین حال در اسکندریه یک میله فلزی عمودی ایستاده سایه قابل توجهی دارد.

با حساب طول سایه با فرض او از فاصله خورشید اراتستن محیطی از زمین نزدیک به عددی که منجمان خورشید مرکزی امروزه قبول دارند بدست آورد.

حقیقت این است که اراتستن خورشید را میلیون ها مایل دورتر از زمین فرض کرد بطوری که پرتو های آن حتی در نقاط مختلف مانند اسوان و اسکندریه باید کاملا موازی منتشر شوند.

این فرض اشتباه منجر به نتیجه گیری اشتباه شد! با اندازه گیری زاویه خورشید در دو نقطه بر روی زمین بطور همزمان و حساب فاصله آن ها از یک دیگر ، قضیه فیثاغورث ارتفاع و ابعاد خورشید را نشان میدهد.

با استفاده از این روش خورشید و ماه بار ها و بار ها محاسبه شده اند که قطری تقریبا برابر 32 مایل و ارتفاعی نزدیک به 3000 مایل از سطح زمین بدست آمده است. پس از اراتستن،فرضیه کروی بودن زمین به کلی از تفکر فلسفی حذف شد.

در 1522 کاشف پرتقالی فردیناند ماژلان اولین شخصی در تاریخ بشریت بود که با موفقیت به دور زمین سفر کرد و امروزه از سفر وی به عنوان دلیلی برای کروی بودن زمین استفاده میکنند.

اگر ماژلان از نقطه ای سفر خود را آغاز و دوباره به مکان خود بازگشته است پس حتما زمین کروی باید باشد، درست است؟ کاملا غلط است.

در حقیقت ماژلان با ردیابی مسیر های دریایی که شناخته شده بودند توانست یک دور 360 درجه بزند و به مکان اول خود بازگردد چون نقشه های قدیمی تری نیز در آن زمان وجود داشتند و مردمان گذشته مسیر های دریایی را شناسایی کرده بودند بنابراین حرکت در مسیر های شناسایی شده میتواند شمارا به محلی که از آن حرکت کردید برساند.

امروزه نیز با وجود هواپیما مسیر های هوایی اینگونه تنظیم شده اند یعنی برای بازگشت به مکانی که از آن سفر را شروع کرده اید باید در فرودگاه های مختلف با هواپیما فرود بیایید و سپس سفر را ادامه دهید و به مکان قبلی برسید این با تخت بودن زمین نیز قابل توجیه است و دلیلی بر کروی بودن زمین نمیباشد.

تنها سفری که کاملا غیر ممکن است سفر از قطب شمال به جنوب می باشد یعنی تا به امروز کسی نتوانسته از قطب شمال حرکت و جنوب را دور زده و دوباره به شمال برگردد.

قطب جنوب و شمال به شدت توسط نظامیان و ارتش کنترل میشوند.

معماران و بنیان گذاران فریماسون مدل خورشید مرکزی.

همگی این افراد کمک هایی به مدل خورشید مرکزی کردند

در 1543 فقط چند روز قبل از مرگش، فریماسون و یسوعی نیکلاس کوپرنیک کتابش با عنوان"on the revolution" را منتشر کرد و برای بار دیگر کیهان شناسی کروی و مدل خورشید مرکزی فیثاغورث را زنده کرد و به این به اصطلاح انقلاب کوپرنیکی نامیده شد.

وی در کتاب خود ادعا کرد زمین به دور خورشید درحال چرخش است و این اصلی از بی اعتقادی بود. کوپرنیک همیشه با اینکه گفته شود ادعایش صرفا یک فرضیه است و فقط حقیقت باید در نظر گرفته شود مخالفت میکرد.

حتی او در کتاب خود نوشت:

" آموزش فیثاغورث برپایه یک فرضیه بود و به همین گونه نیز تاسیس شد و این یعنی نیازی نیست که یک فرضیه درست و یا حتی احتمالی باشد."

فرضیه حرکت زمین تنها یک فرضیه است و نباید به عنوان حقیقت بیان شود و این کار یعنی آن ها به ما دروغ گفتند و فرضیات بسیاری را به عنوان حقیقت به ما آموزش دادند.

هم عصران کوپرنیک مانند اخترشناس دانمارکی تیکو براهه معروف با خورشید مرکزی مخالف بود و استدلال هایی نیز در این باره آورده بود.

او اشاره کرد اگر زمین در یک مدار به دور خورشید میچرخد،تغییر قابل توجهی باید در موقعیت ستارگان ایجاد شود. براهه نوشت که ستارگان باید همانطور که ما نزدیک میشویم جداگانه از هم به نظر برسند و وقتی دور میشویم جمع شوند.

درواقع بعد از میلیون ها مایل از مدار فرضی دور خورشید هیچ جابجایی ای از ستارگان دیده نمیشود.

کوپرنیک به این مشکل آشکار پاسخ داد. او ستارگان را میلیارد ها و میلیارد ها مایل دورتر از زمین و خورشید فرض کرد که حتی پس از میلیون ها مایل جابجایی در مدار فرضی خورشید هیچ تغییری در آن نتوان یافت و ایجاد نشود.

کوپرنیک در حقیقت به این فرض نیاز داشت تا مدل خود را حفظ کند اما راهی برای اثبات این فرض وجود نداشت. بار دیگر تیکو براهه استدلال کرد و این استدلال کوپرنیک را مورد سوال قرار داد که اگر ستارگان میلیارد ها و میلیارد ها مایل از ما دورتر هستند پس راهی برای دیدن آن ها وجود ندارد و نباید دیده شوند.

کوپرنیک پاسخ داد به این علت ستارگان را میبینیم که آن ها فقط نقاط کوچک نورانی نیستند، بلکه توپ های آتشین و گازی بسیار بسیار عظیم تر از خورشید هستند.

در ابتدا کوپرنیک ستارگان را میلیارد ها مایل دورتر فرض کرد تا بتواند پاسخ اشکال براهه را بدهد سپس برای چگونگی دیده شدن آن ها در آن فاصله، آن هارا بسیار بزرگتر از خورشید و توپ های گازی آتشین توصیف کرد و در نهایت او معادلات و فواصل خاصی برای تحکیم فرضیه خود ارائه کرد.

به عنوان مثال: او فاصله خورشید از زمین را بطور کامل 3391200 مایل اندازه گیری کرد.

در قرن 17 تیکو براهه تحت حمایت امپراتور رودولف دوم بود که بزرگترین رصد خانه در آن زمان ساخته شد. با شنیدن این موضوع منجم آلمانی و فریماسون یوهانس کپلر به شاگردی تیکو براهه در آمد.

با اینکه کپلر اصرار به درست بودن مدل خورشید مرکزی داشت اما تیکو براهه او را پذیرفت، این پذیرش بر اساس توانایی بالای او در ستاره شناسی و ریاضیات بود.

براهه اجازه دسترسی کپلر به رصدخانه را داد اما اطلاعات خود را از او بطور کامل مخفی نگه داشت و در دسترس او قرار نداد که باعث نا امیدی و خشمگین شدن کپلر شد و منجر به بحث و جدلی بین آن دو شد که تیکو براهه کپلر را از رصد خانه اخراج کرد.

بعد از مدتی که کپلر از تیکو براهه عذر خواهی کرد در حدود یکسال بعد براهه کپلر را بار دیگر به عنوان شاگرد پذیرفت. کپلر از نقش خود به عنوان یک شاگرد خشنود نبود.

کمتر از یک ماه بعد تیکو براهه به طرز مشکوکی از دنیا رفت و کپلر به تمامی اطلاعات مخفی او دست یافت و جای او را به عنوان منجم و ستاره شناس رسمی امپراتور گرفت.

شواهد فراوان و انگیزه ای آشکار نشان میدهد که کپلر باید براهه را به قتل رسانده باشد. براهه تنها 54 سال داشت و علت مرگ او را یک بیماری عنوان کردند.

اما پس از آن کالبد شکافی و بررسی بدن او مقادیری از سمی که با جیوه ترکیب شده بود بر روی سبیل و دهان او یافت شد که باعث شد برخی از محققان به نتیجه برسند که او مسموم شده است.

کتابی در سال 2004 با نام "فتنه آسمانی" یا " Heavenly Intrigue " منتشر شد که به قتل تیکو براهه توسط کپلر اشاره کرد.

در حقیقت کپلر، براهه را به قتل رساند و حال چرایی این ماجرا؟ در حقیقت برای دست یابی به اطلاعاتی که براهه طی یک عمر زندگی با تجربه بسیار بالا بدست آورده بود و دست یابی بر جایگاه براهه به عنوان یک ستاره شناس رسمی.

اما کپلر قتل براهه توسط خودش را هرگز تکذیب نکرد! او نوشت: "من اعتراف میکنم که وقتی تیکو براهه از دنیا رفت، من به سرعت از این قضیه استفاده کردم و جانشین او شدم شاید این کار بی احتیاطی باشد و یا نوعی به زور دست یافتن"

در ادامه و باقی زندگی، کپلر در رصدخانه براهه مشغول به کار شد و از اطلاعات براهه برای تقویت مدل خورشید مرکزی خود استفاده کرد

درحالی که براهه همیشه مخالف خورشید مرکزی بود و به آن نقد هایی وارد کرده بود.

او محاسبات کوپرنیک را اصلاح کرد و حرکات اجرام آسمان را از دایره کامل به بیضی نامنظم تغییر داد و حتی فاصله جدیدی برای خورشید ارائه کرد،درحالی که کوپرنیک ادعا کرده بود خورشید در فاصله 3391200 مایلی قرار دارد،کپلر به جامعه نجومی اطمینان داد که عدد جدید او یعنی 12376800 مایل درست است.

سال ها بعد در 1609 قهرمان بعدی کوپرنیسیزم، منجم ایتالیایی و فریماسون گالیلئو گالیله توجه اش به تلسکوپ جلب شد

توجه: مخترع تلسکوپ گاهی گالیله نامیده شده و گاهی از ابن هیثم ایرانی در این باره صحبت میشود که مخترع اولین تلسکوپ بوده است البته شخصی به نام هانس لیبرشی نیز ممکن است مخترع اولین تلسکوپ بوده باشد چون در برخی متون به او این نسبت را داده اند.

گالیله با تلسکوپ خود ادعا کرد که موفق به دیدن اجرام آسمانی ای در نزدیکی سیاره مشتری شده که آن را سه ستاره ثابت توصیف می کرد. او گمان می کرد که آن ها نقاط نورانی نامریی میشوند چرا که همیشه قابل رویت نبودند.

پس از ردیابی های مداوم این سه نقطه نورانی گالیله متوجه شد وقتی نمیتواند آن ها را ببیند احتمالا باید پشت مشتری پنهان شده باشند بنابراین آن ها ستارگان نامریی نیستند. او با خود گفت پس آن ها باید قمر های مشتری باشند همانطور که زمین یک قمر دارد.

پس از این او ادعا کرد که این رصد او ثابت می کند مدل کوپرنیکی خورشید مرکزی حقیقت دارد و یکی از دلایل خورشید مرکزی را یافته است. او ادعا کرد زمین نیز باید یکی از سیارات باشد که به دور خورشید در حرکت است.

گالیله و اجداد ماسونی او همگی حامیان و مومنانی به مدل خورشید مرکزی بودند و همه چیز را برنامه ریزی کرده بودند. کاردینال بلارمین به گالیله نوشت:

"سیستم کوپرنیکی بدون مشاهدات فیزیکی و حقیقی برای چرخش زمین به دور خورشید نمیتواند مورد دفاع باشد"

با توجه به این گفته گالیله برای یافتن شواهدی از حرکت زمین دست به کار شد و امیدوار بود تا شواهدی برای حرف خود پیدا کند. بعد از مدتی او ادعا کرد که جزر و مد بر اثر حرکت زمین به دور خورشید پدید می آید. او استدلال کرد که این حرکات فرضی زمین باعث پدید آمدن جزر و مد میشود و این مدرکی است که ثابت می کند زمین به دور خورشید در حرکت است اما از بخت بد او ایده او مورد پذیرش نبود و به آسانی توسط هم عصران وی ثابت شد که او اشتباه می کند.

آن ها گفتند اگر علت پدید آمدن جزر و مد حرکت زمین است پس ما هر روز باید شاهد جزر و مد های شدیدی باشیم زیرا زمین مدام در حرکت است و البته اگر اینگونه باشد همه چیز باید تحت تاثیر این حرکت قرار بگیرد نه فقط آب ها و همه چیز باید از زمین به بیرون پرتاب شود.

قهرمان بعدی فرضیه ماسونی خورشید مرکزی یک ریاضی دان و منجم انگلیسی و البته یک فریماسون به نام آیزاک نیوتون بود. در 1687 نیوتون اصول ریاضی خود درباره نیروی گرانش را منتشر کرد.

مدل خورشید مرکزی و زمین کروی به دلیل علمی نبودن،مطابق نبودن با فیزیک طبیعت و داشتن اشکالات بسیار زیاد مورد نقد بسیاری بود و یکی از دلایلی که باعث مشکل در این مدل میشد این بود که چگونه همه چیز بر روی یک کره چرخان در فضا چسبیده و با چرخش کره به بیرون از آن پرت نمیشود؟ در اینجا بود که نیوتون فرضیه گرانش خود را برای حل این مشکل ارائه داد. در حقیقت مدل زمین کروی به یک نیرو نیاز داشت تا آن را تحت تاثیر قرار داد و به کل تفکرات مختلف در این باره را عوض کند.

نیرویی که آنقدری قوی است که همه میلیون ها تن آب را نگه دارد اما به قدری نیز ضعیف است که نمیتواند کشتی هارا به اعماق آب بکشاند. نیرویی آنقدر قدرتمند که اتمسفر را به دور زمین درحال چرخش نگه دارد ولی بسیار ضعیف برای جلوگیری از پرواز پرندگان.

نیرویی که باعث میشود باران بصورت وارونه ببارد و گیاهان بصورت وارونه در نقاط مختلف این کره رشد کنند اما بقدری ضعیف که نتواند توسط هیچ متد علمی ای کشف و شناسایی شود.

قبل از قانون گرانش نیوتون، قوانین طبیعی چگالی و شناوری کاملا و به اندازه کافی جهان اطراف مارا توضیح داده بودند برای مثال:

اینکه یک بادکنک پر شده با گاز هلیوم در آسمان بالا میرود و بادکنکی پر از هوا نمیتواند بالا برود و به زمین برخورد میکند بخاطر

وجود نیروی فرضی نیوتون نیست بلکه به علت سبک تر بودن و کمتر بودن چگالی گاز هلیوم نسبت به نیتروژن،اکسیژن و عناصر دیگر در هوای اطراف این اتفاق رخ میدهد و بنابراین بادکنک بالا میرود و حال برعکس این موضوع!

یک بادکنک پر شده از دی اکسید کربن سنگین تر و چگال تر نسبت به هوای اطراف است و بنابراین نمیتواند بالا رود. این ها به علت وجود گرانش نیست زیرا گرانش ترجیح نمیدهد که چه کار کند و چه کار نکند. بلکه به این دلیل است که این اجسام و گاز ها از فیزیک طبیعی شناوری و چگالی تبعیت می کنند.

درحقیقت اجسام چگال تر از محیط به سمت پایین سقوط کرده و اجسام با چگالی کمتر نسبت به محیط به بالا میروند.

به این علت است که قطرات از هوا به پایین سقوط میکنند و حباب های هوا در آب به سمت بالا میروند و این به دلیل تراکم نسبی خودشان است و این هیچ ارتباطی با نیروی گرانش و تصورات و تخیلات نیوتون ندارد.

تئوری نیوتون به گفته خودش با افتادن یک سیب از درخت که او شاهدش بود کشف شد. این یک داستان دروغین و کاملا ساختگی است و توجیهی است برای اینکه چگونه گرانش را بطور اتفاقی کشف کردند و باعث نجات موقتی مدل خورشید مرکزی شدند. با توجه به داستان دروغین سیب و درخت این موضوع مطرح میشود که آیا تاکنون هیچکس در تاریخ بشریت تا قبل از نیوتون سقوط یک جسم را ندیده بود و از خود نپرسیده بود که چرا این جسم سقوط میکند؟

نیوتون در داستان خیالی خود بیان کرد: سیب به علت چگال تر بودن نسبت به محیط اطراف سقوط نکرد بلکه نیرویی از مرکز زمین آن را به سوی خود کشید. سپس نیوتون ادعا کرد که اجرام آسمانی نیز باید تحت تاثیر گرانش باشند. نیوتون ادعا کرد خورشید،ماه،زمین،سیارات و ستارگان به علت وجود گرانش در آسمان معلق می مانند.

بنابراین نه تنها گرانش بی ثبات و انتخابی بود بلکه عملکرد های مختلفی بر روی اجرام با مختصات و ویژگی های مختلف داشت و اجازه میداد یک جسم بالا و جسمی دیگر به سمت پایین سقوط کند و البته دیگر نیرو های طبیعت میتوانند آن را خنثی کنند.

علاوه بر این هیچ نیرویی مانند جاذبه در طبیعت پیدا نمیشود. هیچ مثال واقعی از یک کره بزرگ یا اجسامی با شکل های هندسی دیگر که به موجب جرمشان باعث شوند که اجسام دیگر به آن ها چسبیده و یا به دور آن ها بچرخند وجود ندارد و قابل آزمایش نیز نمی باشد.

هیچ چیز به اندازه کافی بزرگ و پر جرمی در زمین وجود ندارد که حتی بتواند یک دانه شن و حتی گرد و غبار را به دور خود بچرخاند یا به خود بچسباند و این چنین مثال هایی وجود ندارند.

کافیست یک توپ بیسبال را با آب مرطوب کنید سپس آن را بچرخانید!

خواهید دید که آب ها به اطراف پخش میشوند و هیچ چیز نمیتواند به درحالتی چسبیده به آن باقی بماند. بنابراین ادعا و فرضیه ای

حتی یک مثال و برهان علمی ندارد شبه علم است.

حتما این را متوجه شده اید که ماسون ها بیشتر از شبه علم برای اثبات فرضیات خود استفاده میکنند و نه علم. آن ها مدام به دنبال ساخت شواهد ساختگی هستند تا اثبات کنند فرضیاتشان حقیقی است و متاسفانه در این کار بسیار هم موفق بوده اند.

در سال 1773 کاپیتان کوک اولین جستجوگر شناخته شده ای بود که به کوه های یخی رسید(آنتراکتیکا) و این سفر به یک شانس هیجان انگیز معروف شد.

کاپیتان کوک به دنبال راهی برای وارد شدن به آنتراکتیکا بود اما در مسیر های او تنها کوه های یخی بسیار بلند مشاهده میشدند و بنابراین او آنتراکتیکا را دور بطور کامل دور زد.

اگر زمین در حقیقت کروی بود پس یک دور کامل آنتراکتیکا تقریبا 12000 مایل میشد و اگر زمین تخت باشد دور زدن کوه های یخی در مسیری حدود بیش از 50000 مایل انجام میشود.

در طول سه سفر به مدت سه سال و 8 روز کاپیتان کوک و خدمه در مجموع 60000 مایل در امتداد خط قطب جنوب سفر کردند و هرگز راهی برای ورود به آنتراکتیکا پیدا نکردند.

کاپیتان کوک نوشت: "دیوار یخین از شرق به غرب و حتی تا فراتر از دید ما امتداد یافته بود و نیمه جنوبی افق توسط نور منعکس شده از دیوار های یخین تا ارتفاع قابل توجهی روشن شده بود"

سفر های بعدی در قرن 19 توسط کاپیتان جیمز کلارک راس و جرج نارس سخنان کاپیتان کوک را تایید کرد. سفر کاپیتان راس با یک کشتی جنگی حدود 4 سال و 5 ماه به طول انجامید و سفر کاپیتان جرج نیز حدودا 3 سال.

در 1783 بالن هوای گرم اختراع شد و برای اولین بار در تاریخ ثبت شده، مردم قادر بودند در مایل ها بالاتر از سطح زمین معلق باشند. بسیاری از مردم شگفت زده بودند زیرا هرچقدر بالاتر میرفتند افق همچنان بطور 360 درجه صاف به نظر میرسید.

James Glaisher در کتاب خود با عنوان سفر در هوا یا travels in air می نویسد: "وقتی از بالای اتاقک بالن به افق نگاه کردم، افق کاملا تخت و صاف به نظر میرسید و یک منظره فوقالعاده وسیع در زیر قابل مشاهده بود،من کاملا حیرت زده شدم! زمین بیش از حد و کاملا صاف به نظر میرسید"

ویکتور امانوئل اول نیز یکی دیگر از کسانی بود که سوار بر بالن شد و نوشت: "چیزی که مشاهده کردم کاملا در تضاد با انتظارم بود، چون افق کاملا صاف بود"

در حدود یک قرن پس از انتشار فرضیه گرانش توسط نیوتون یک تلاش برای اثبات حرف های او انجام شد. در 1797 هنری کاوندیش، دانشمند و فریماسون انگلیسی، نوه ثروتمند دوک دوانژر یک آزمایش طراحی کرد که ادعا کرده بود بطور موفقیت آمیزی ثابت میکند گرانش وجود دارد. او ادعا کرد ثابت گرانشی را اندازه گیری کرده و اعداد و ارقامی نیز برای جرم دقیق زمین،خورشید،ماه و

سیارات ارائه داد و حال سوال اینجاست که کاوندیش چگونه به این جهش علمی در فرضیه خورشید مرکزی شبه علم رسید؟

او دو توپ سربی را در انتهای مخالف یک ترازوی پیچشی معین کرد و سپس آن ها را از سقف اتاقک خود آویزان کرد. توپ های کوچک در نزدیکی توپ های بزرگ آویزان بودند و هر حرکتی به سوی یک دیگر نشان از تاثیرات گرانش میداد.

این آزمایش مورد نقد بسیاری قرار گرفت زیرا هیچ گاه در طول این چند قرن مانند آن انجام نشد. در این آزمایش گاهی ترازوی پیچشی به سمت توپ ها میچرخید و گاهی از آن ها دور میشد و البته توپ ها همیشه یکدیگر را جذب نمی کردند.

از آنجا که محاسبه نیروی گرانش او 10^39 ضعیف تر نسبت به نیروی الکترومغناطیس بود، هیچ کنترلی برای آزمایش وجود نداشت که قابل محاسبه باشد و هیچ راهی برای تشخیص تفاوت بین نیروی گرانشی از نیروی شناخته شده و قوی تر الکترومغناطیسی نبود.

به عبارت دیگر، توپ ها به سادگی میتوانستند توسط الکتریسیته ساکن جذب یک دیگر شوند،نیروی شناخته شده ای که در همه چیز وجود دارد و هزاران بار قوی تر از گرانش است و در یک آزمایش غیر قابل کنترل است.

با اینکه هیچکس نتوانست آزمایش کاوندیش را برای بار دیگر انجام دهد اما از آن به عنوان یک آزمایش موفق در تاریخ یاد می کنند و در کتب علمی امروز به عنوان یک دلیل درست برای نیروی فرضی

گرانش از آن یاد میشود. اما این آزمایش نتوانست چیزی را به اثبات برساند

نیم قرن بعد، در 1851 یک دانشمند فرانسوی به نام لئون فوکو یک آزمایش مشابه آزمایش کاوندیش انجام داد. او یک توپ را از سقف آویزان کرد و آن را به نوسان در آورد و ادعا کرد تمام حرکات جانبی این آونگ نشان از حرکت زمین در زیر آونگ است و این آزمایش ثابت می کند زمین در حرکت است.

امروزه در موزه ها و نمایشگاه های سراسر جهان از این آزمایش به عنوان دلیلی بر چرخش زمین یاد می کنند. حقیقت این است که بطور نادانسته بسیاری از مردم فریب خوردند. آونگ فوکو یک آزمایش شکست خورده بود که نمیتوانست چیزی را به اثبات برساند اما این برای طرفداران و مبلغان شبه علم بسیار راحت است که از این آزمایش شکست خورده به عنوان دلیلی بر حرکت و چرخش زمین یاد کنند و مردم را فریب دهند.

آونگ فوکو فقط در یک جهت یکنواخت نوسان دارد بلکه گاهی در جهت عقربه ساعت و گاهی برخلاف آن نوسان دارد، گاهی حرکتی نمیکند و گاهی مدت زیادی در حرکت است.

رفتار و حرکت آونگ در واقع بستگی به :

1- نیروی اولیه برای حرکت و نوسان دارد! یعنی حرکت و سرعت آن بستگی به نیرویی که به آن وارد میشود دارد

2- بستگی به دما و محیط که در آن آونگ به حرکت در می آید دارد، اگر محیط دارای دمای مختلف باشد سرعت حرکت آونگ تغییر میکند و این هیچ ربطی به چرخش زمین ندارد

چرخش زمین کاملا بی ربط به آونگ است!

نکته ای که اینجا مطرح میشود این است که اگر زمین در حقیقت چرخش دارد و آونگ را تحت تاثیر چرخش خود قرار میدهد، کسی نباید به آونگ نیرو وارد کند و آن را هل بدهد تا حرکت کند، بلکه باید صبر کنند تا حرکت زمین باعث حرکت آونگ شود و اگر چنین است که ادعا دارند پس هرچیزی در این جهان باید دچار تغییر بر اساس چرخش زمین شود و همه چیز باهم 360 درجه بچرخد و تحت تاثیر قرار بگیرد و اینگونه است که نظم جهان برهم خواهد ریخت! حال این ادعا بماند که جو هم با زمین درحال چرخش است و همه چیز همراه جو حرکت میکند و تنها خارج از جو میتوان حرکت زمین را حس کرد(اینجا هم مشکل دیگری برای آونگ فوکو ایجاد میشود)

یک ماشین باید سرعتی متفاوت در قطب و استوا داشته باشد و همینطور هیچ آونگ ثابتی در جهان وجود نداشته باشد و همه رفتاری مانند فوکو از خود نشان دهند و خیلی ایرادات دیگر که دکتر سموئل برلی روبوتهام در کتاب زمین نه یک کره به آن پرداخته است و شما نیز میتوانید در گوگل برای اطلاعات بیشتر سرچ کنید.

در اواسط قرن 19 مرد فرانسوی دیگری به نام گاسپار-گوستاو دو کوریولیس چندین آزمایش انجام داد تا اثر انرژی جنبشی بر سیستم

های دوار را نشان دهد که از همان زمان این موضوع تبدیل به یکی از دلایل مدل خورشید مرکزی تبدیل شده است.

اثر کوریولیس که گویند باعث میشود جهت چرخش آب در دو نیم کره زمین تغییر کند یعنی در نیم کره شمالی در یک جهت و در نیم کره جنوبی بر خلاف آن بچرخد و بنابراین این ثابت می کند زمین در حرکت است. یکبار برای همیشه میگوییم که این آزمایش نه تنها مانند آزمایشات کاوندیش و فوکو چیزی را ثابت نمی کند بلکه یکی از شبه علم ها و خرافات معروف است که در علم ریشه کرده است.

چرخش آب تحت تاثیر اثر کوریولیس نمیباشد زیرا اثر کوریولیس در مقیاس های کوچک بی تاثیر است. جهت چرخش آب به شکل هندسی محل و حوضه ای که آب در آن وجود دارد و زاویه ورود آب بستگی دارد و این هیچ ارتباطی با چرخش زمین ندارد. نیروی کوریولیس یک نیروی واقعی نیست و به آن شبه نیرو می‌گویند.

در یک سینک ظرف‌شویی، شکل ظرف و حرکات آب بسیار اثرگذارتر هستند و نیروی کوریولیس در چنین مقیاسی آنقدر کم است که تأثیر تعیین‌کننده‌ای نخواهد داشت. حتی گفته شده اثر کوریولیس بر جهت حرکت گلوله نیز تاثیر دارد و باعث میشود طوفان ها در دو نیم کره خلاف جهت هم بچرخند اما نه تنها رفتار طوفان ها و گلوله به چرخش زمین مربوط نیست بلکه این نیرو نمیتواند هیچ چیزی را به اثبات برساند.

در اواخر قرن 19، به لطف آزمایشات، کتاب ها و کنفرانس های مخترع و نویسنده انگلیسی دکتر سموئل برلی روبوتهام،رنسانس زمین تخت آغاز و در جهان فراگیر شد. یافته های روبوتهام با کتابش

در 1864 به نام "زمین یک کره نیست: تحقیق تجربی در شکل حقیقی زمین" شروع به انتشار کرد. او ثابت کرد که زمین تخت است و هیچ حرکتی ندارد و با این کار یک بهم ریختگی ای در جوامع علمی آن زمان ایجاد شد.

به لطف 3 دهه تلاش های وی،شکل زمین یک موضوع داغ از قرن 19 به بعد برای بحث ها و مناظره ها شد. دکتر روبوتهام با استفاده از تلسکوپ،تراز سنج و دوربین های مهندسی که ابزار هایی دقیق و ویژه هستند آزمایش های مختلفی انجام داد.

این ابزار های ویژه برای اندازه گیری زوایا در سطوح افقی و عمودی بودند. با تثبیت موقعیت آن ها در ارتفاع برابر و قرار دادن آن ها به شکل صحیح و پی در پی او بار ها ثابت کرد که زمین تخت و بدون حتی یک اینچ انحنا است و بطور کامل این موضوع را در کتابش توضیح داد.

در سری معروف آزمایش خود، روبوتهام به کمبریج در انگلستان سفر کرد. در آنجا یک کانال 20 مایلی به نام بدفورد وجود دارد که آب از در آن در یک خط مستقیم قرار دارد و از fenland عبور می کند که به عنوان سطح بدفورد شناخته شده. در این کانال آب کاملا ساکن و کاملا برای تعیین مقدار تحدب یا انحنا مناسب بود. اگر ما بر روی یک کره زندگی کنیم، هر برکه، دریاچه،مرداب و کانال باید یک بخش کوچکی از انحنای زمین را تشکیل دهند.

اگر به راستی زمین یک کره با قطر 25000 مایل باشد، پس مثلثات کروی حکم می کند که تمام سطح آب ایستا باید انحنا داشته باشد

که به راحتی قابل اندازه گیری 8 اینچ در هر مایل ضربدر مجذور فاصله است.

این بدین معناست که در طول یک کانال 6 مایلی از آب ایستا، باید 16 فوت انحنا وجود داشته باشد

روبوتهام اولین آزمایش خود را با ایستادن در آب و نگه داشتن یک تلسکوپ هشت اینچ بالاتر از سطح آب شروع کرد. هنگامی که شریک او از او با یک قایق همراه یک پرچم پنج فوتی دور شد، اگر زمین در حقیقت یک کره با محیط 25000 مایل باشد در زمانی که قایق به پل Welney که 6 مایل دور تر است می رسید، کل قایق و پرچم باید در پشت 6 فوت انحنا غیر قابل رویت میشدند.

هربار که آزمایش انجام شد، کل قایق و پرچم تا انتها دیده میشد.

در آزمایش دوم، دکتر روبوتهام هفت پرچم در طول لبه آب قرار داد که هرکدام از یکدیگر یک مایل فاصله داشتند و ارتفاع هر پرچم پنج فوت بود. او با تلسکوپ خود در پشت اولین پرچم ایستاد، اگر زمین یک کره بود هر پرچم پی در پی به اجبار باید به زیر انحنا زمین اندازه گیری شده میرفت و نباید قابل رویت میشد.

اولین و دومین پرچم یک خط دید ایجاد کرد، سپس اگر زمین یک کره باشد سومی باید در 8 اینچ به زیر دومی پایین رود، پرچم چهارمی 32 اینچ پایین تر،پنجمین پرچم باید 6 فوت پایین رود، ششمین پرچم باید 10 فوت پایین رود و هفتمین پرچم باید 16 فوت زیر خط دید باشد.

اگر زمین کروی بود، مقدار انحنای قابل اندازه گیری در این آزمایش باید مشاهده و شناسایی میشد اما هیچ انحنایی در این آزمایش دیده نشد و تمامی پرچم ها در یک خط مستقیم دیده می شدند.

در 1870 یکی از حامیان روبوتهام،یک دانشمند انگلیسی از آکادمی سلطنتی به نام جان همپدن یک شرط بندی 500 پوندی برای هرکسی که بتواند با آزمایشات روبوتهام ثابت کند زمین کروی است ارائه کرد.

آلفرد راسل والاس یک دانشمند انگلیسی و یک فرگشت گرای بسیار تند و تیز متعصب و از دوستان چارلز داروین بود، او شرط را پذیرفت و آن ها در مکانی همراه داورانی برای ثبت و تصمیم گیری همدیگر را ملاقات کردند. طرح اول آن ها تکرار آزمایش پرچم روبوتهام بود اما پس از ساعت ها تلاش برای تنظیم پرچم ها آن ها حتی به یکدیگر اجازه ندادند که کدام یک از تلسکوپ نگاه کند چه رسد به اینکه درباره خط دید تصمیم بگیرند و آن را بررسی کنند.

بحث های داغی در گرفت و کار به نزاع و خشونت کشید و آزمایش علمی به یک نمایش مسخره تبدیل شد. در حدود یک هفته بعد از آن ماجرا، مجددا زمانی برای آزمایش تعیین شد. این بار والاس مکانی جدید برای آزمایش تعیین کرد که هرگز این مکان توسط روبوتهام و همکارانش آزمایش نشده بود. والاس یک پارچه سفید با یک خط ضخیم سیاه در وسط آن را از پل قدیمی بدفورد آویزان کرد و تلسکوپ خود را در 6 مایلی جنوب یعنی در پل Welney و در همان ارتفاع قرار داد.

سپس بین این دو نقطه و در نیمه راه والاس یک میله قرمز بلند قرار داد که در بالای آن یک نشانگر قرار داده شده بود. او تمام این هارا در فاصله قابل توجهی در حدود 13 فوت بالاتر از سطح آب قرار داد.

برنامه والاس این بود که دیسک نشانگر و خط سیاه را از طریق تلسکوپ مشاهده کند و اگر نشانگر وسط در زیر خط دید به نظر برسد این به عنوان دلیل تخت بودن زمین ثبت میگردد ولی اگر نشانگر وسطی بالای خط دید به نظر برسد این به نفع کرویت خواهد بود.

وقتی با تلسکوپ مشاهده کردند، نشانگر وسطی کمی زیر خط دید تلسکوپ قرار داشت(یعنی به نفع تخت بودن زمین) و نشانگر بالایی بر روی پل کمی پایین تر از آن!

این نتیجه ای بود که هردو گروه انتظارش را نداشتند یعنی نه نتیجه کاملا به نفع کرویت بود و نه کاملا به نفع تخت بودن زمین. اما والاس ادعا کرد که این دلیلی بر کرویت زمین است اما همپدن گفت این تنها مطابق با قوانین پرسپکتیو است و ربطی به کرویت زمین ندارد.

اینبار بحثی حتی بیشتر از قبل گرم گرفت تا جایی که والاس دیگر با همپدن سخن نگفت. بعد از آن ماجرا همپدن برای شکایت از تقلب والاس به پلیس مراجعه کرد.

داوران برای شرط بندی به نفع والاس تصمیم گرفتند و پول به او داده شد. در پاسخ، همپدن بلافاصله یک جزوه 16 صفحه ای برای

محکوم کردن والاس به عنوان یک دروغگو منتشر کرد و او را یک متقلب خواند.

یکی دیگر از نویسندگان و زمین تخت گرایان به نام: ویلیام کارپنتر که در طول این آزمایش حاضر بود درباره این تقلب افشا گری کرد و فریب کانال بدفورد و آزمایش والاس مشخص و افشا شد. او نوشت: "آب انحنا ندارد و زمین کروی نیست"

همپدن بعد ها والاس را به محاکمه کشید و برای 500 پوند پول خود از او شکایت کرد و دادگاه به طور رسمی و قانونی به نفع همپدن تصمیم گرفت و اعلام شد که شرظ نامعتبر بود و پول همپدن بطور کامل به او برگردانده شد.

بعد از تمامی این ماجرا ها همپدن بلافاصله چالش خود را دوباره برای والاس ارسال کرد و اینبار او 1000 پوند شرط گذاشته بود. در این آزمایش نیز از دکتر روبوتهام دعوت به حضور شده بود. آزمایش باید اینبار همانطور که روبوتهام در قبل آن را انجام داده بود، انجام میشد یعنی باید تلسکوپ در حدود هشت اینچ بالاتر ا سطح آب قرار می گرفت و قایق همراه یک پرچم پنج فوتی از ناظر دور میشد.

در زمان آزمایش، آب و هوای نامناسب از ادامه آن جلوگیری کرد و آزمایش آن ها به تعویق افتاد. در زمان دیگری که معین کرده بودند بازهم آب و هوای نامناسب اجازه آزمایش را نداد.

در سومین و آخرین تلاششان اینبار در وسط آزمایش به علت وجود مه قایق قابل تشخیص نبود اما میتوانستند قایق را ببینند. در سال

2015 نیز گروهی از زمین تخت گرایان آزمایش روبوتهام را در سطح بدفورد انجام دادند و ثابت کردند انحنایی وجود ندارد.

در 1871 زمین تخت گرایان اصرار بسیاری بر ادعای خود داشتند، در این زمان رئیس و مدیر انجمن نجوم سلطنتی جرج بیدل ایری یک آزمایش ابداع کرد تا بتواند یکبار برای همیشه حرکت زمین را اثبات و موضوع تخت و ثابت بودن زمین را نقض کند.

توضیحی از آزمایش جرج ایری و اثبات ثابت بودن زمین در اتر: ستاره شناس انگلیسی جورج بیدل ایری شخصی بود که با انجام آزمایشاتی توانست اثبات کند این ستارگان هستند که حرکت میکنند نه زمین (زمین ثابت است) که بعد ها آزمایش او به عنوان یک آزمایش شکست خورده معرفی شد زیرا هیچکس حاضر به قبول کردن زمین ثابت نبود بنابراین این آزمایش عمدا کنار گذشته شد و دیگر جای بحث و گفتگویی در جوامع علمی نداشت زیرا کسی ثابت بودن زمین را نمیپذیرفت. اگر یک تلسکوپ به سمت یک ستاره متمرکز شود و هردو ثابت باشند بدیهی است که نور به صورت مستقیم به سمت تلسکوپ میرسد در 1729 جیمز بردلی دریافت که نوک تلسکوپ به سمت جلو و سمت یک ستاره در مرکز تلسکوپ فرض میشود که این مطابق با حرکت زمین به دور خورشید بود . اجازه دهید که فرض کنیم که تلسکوپ با 5 درجه انحراف با سرعت پنج مایل در ساعت حرکت میکند اگرچه این انحراف پنج درجه میتواند به همان اندازه ناشی از حرکت آسمان(گنبد) با سرعت پنج مایل در ساعت باشد که ستاره را به دور زمین میچرخاند.

چنانچه ما اینجا میبینیم که نور در زاویه یکسان خواهد آمد و تلسکوپ هنوز هم باید 5 درجه منحرف باشد بنابراین انحراف

تلسکوپ به ما نمیگوید که آیا ستاره حرکت میکند یا تلسکوپ. بهرحال این یک آزمایش ساده است که میتواند مشخص کند زمین حرکت میکند یا آسمان(منظور از آسمان همان گنبد آسمان است که ستارگان را به دور زمین میچرخاند) تمام چیزی که باید انجام دهید ثبت انحراف ضروری برای هر ستاره است سپس تلسکوپ را با آب پر کنید که تا حد زیادی موجب کند شدن سرعت نور در تلسکوپ شود. خب اینجا تلسکوپ متحرک با 5 درجه انحراف از آب پر شده است و شما درحال حاضر میتوانید ببینید که نور ستاره به انتهای تلسکوپ نمیرسد، علت این است که نور ستاره وقتی که درحال عبور از داخل آب است بسیار کند میشود اما اگر تلسکوپ انحراف بیشتری داشته باشد به عنوان مثال 10 درجه نور ستاره قابل مشاهده خواهد شد با انحراف بیشتر باید اینطور باشد چون نور کند شده است وقتی وارد تلسکوپ شده. اما اگر نور ستاره با 5 مایل در ساعت از تلسکوپ عبور کرده باشد پس اگر تلسکوپ با آب پر شود هیچ انحراف بیشتری نیاز نیست به این دلیل که در هر صورت نور در 5 درجه می آید. نور ستاره همان قدرت را دارد اما فقط هنگام عبور از آب کند میشود. اگر تلسکوپ درحال حرکت باشد درحالی که با آب پر شده است باید انحراف بیشتری داشته باشد تا ستاره دیده شود اما در حقیقت ستاره در حرکت است و تلسکوپ ثابت است و نور ستاره بصورت آهسته به سمت ما حرکت میکند پس دیگر نیازی نیست که تلسکوپ بیشتر منحرف باشد. در 1871 جرج بیدل ایری ستاره شناس سلطنتی این آزمایش را انجام داد. زمین ثابت است و این آسمان و ستارگان هستند که حرکت میکنند. جرج هربار که این آزمایش را انجام داد نتیجه به نفع زمین مرکزی و ثابت بود. (در متن بالا منظور از حرکت تلسکوپ،حرکت تلسکوپ همراه چرخش فرضی زمین است)

در 1887 فیزیک دان آمریکایی آلبرت مایکلسون و ادوارد مورلی یک آزمایش انجام دادند تا سرعت زمین در فضا(یا چیزی که به آن اتر میگفتند) را تعیین کرده و ثابت کنند.

با عبور نور از طریق دو مسیر، یکی در جهت حرکت فرضی زمین و دیگری در زاویه قائمه آن. نوری که با زمین حرکت میکرد، باید زمان بیشتری نسبت به نوری که در زاویه قائمه آن حرکت میکرد برای برگشت میگرفت.

اما در کمال تعجب مایکلسون و مورلی و جامعه علمی، هیچ تغییری ثبت نشد. حتی با تکرار آزمایش بار ها و بار ها در مکان های مختلف و تلاش برای حل این مشکل، طرفداران خورشید مرکزی انقباض فیتزجرالد-لورنتس را ابداع کردند تا بتوانند این مشکل را رفع کنند و ادعا کردند که مسیر نور رفت همان جهت را همانند زمین که از لحاظ فیزیکی در طول آزمایش کوتاه تر بود بطوری که در زمان بازگشت برابر شد با مسیر دیگر.

پیامد های آزمایش مایکلسون-مورلی برای مدل افسانه ای زمین کروی بسیار ویرانگر بود زیرا ثابت کرد زمین ثابت است و هیچ حرکتی ندارد. آن ها مجبور شدند یک توضیح مضحک و دروغین جعل کنند و چون نمیتوانستند ثابت بودن زمین را به جامعه علمی و طرفدار مدل خورشید مرکزی و زمین کروی معرفی کنند و با آن کنار بیایند اتر را رد کردند. حتی آرتور میلر نیز با توجه به این موضوع کار آن هارا از روی نا امیدی خواند و نام فیزیک نا امیدی را بر آن گذاشت.

پس از مرگ دکتر سموئل روبوتهام، خانم الیزابت بلانت یک نویسنده و زمین تخت گرای انگلیسی انجمن زتتیک جهانی را تاسیس کرد که هزاران عضو جذب کرد و یک مجله به نام " زمین یک کره نیست" برای چندین دهه منتشر کرد. زمین تخت گرایان برجسته دیگری نیز این روند را ادامه دادند و مقالاتی منتشر کردند. جان همپدن کار خود را ادامه داد و تمام مقالات و کتب های دکتر سموئل روبوتهام را مجددا چاپ کرد. در 1886 ویلیام کارپنتر "100 دلیل برای اثبات کروی نبودن زمین" را منتشر کرد. در 1892 الکساندر گلیسون نقشه استاندارد و جدید خود از زمین تخت را منتشر کرد که تا امروزه به عنوان یکی از نقشه های تقریبا درست از زمین تخت باقی مانده است. او امیدوار بود این نقشه بجای نقشه کرویت زمین و نقشه مرکاتور استفاده شود اما متاسفانه تاثیر و اعتبار نقشه او کوتاه مدت بود.

سال بعد در 1893 گلیسون کتابی با عنوان "آیا کتاب مقدس از آسمان آمده؟ آیا زمین یک کره است؟ آیا کتاب مقدس و علم مدرن باهم توافق دارند؟" منتشر کرد که در این کتاب دلایل بسیاری از تخت بودن زمین ارائه شد و او در این کتاب نقشه شگفت انگیز خود را بصورت کامل توضیح داد.

در 1899، یک زمین تخت گرا و نویسنده از آفریقای جنوبی به نام توماس وینشیپ تحقیقات و کار عالی خود را با عنوان "کیهان شناسی زتتیک: مدارکی برای اثبات اینکه زمین یک کره چرخان نیست بلکه یک دیسک ثابت و تخت است" منتشر کرد.

1903 آغاز سفر های هوایی بود که به کلی مدل کوپرنیکی را با مشکل مواجه کرد. وقتی اولین بالن هوای گرم اختراع شد مردم گفتند دلیل

اینکه نمیتوانیم در هوا معلق بمانیم تا مقصد به ما برسد این است که ما در جو زمین هستیم که همراه زمین به علت کشش نیروی گرانش درحال چرخش است و این بدین معنی است که بالن و هرچه در جو است با سرعت 1000 مایل برساعت درحال چرخش است بطوری که ما نه آن را میبینم،نه حس میکنیم و نه قابل اندازه گیری است.

هنگامی که تکنولوژی هوایی تکامل یافت ما قادر بودیم تا با سرعت قابل مقایسه ای با سرعت زمین حرکت کنیم و این بلافاصله آشکار کرد که اتمسفر زمین نمیتواند با سرعت 1000 مایل برساعت بچرخد.

به عبارت ساده، اگر زمین با سرعت 1000 مایل بر ساعت به سمت شرق در حرکت بود، هواپیما هایی که به سمت غرب و شرق پرواز میکردند باید مدت زمان هایی بسیار متفاوت نسبت به هم میداشتند.

اگر متوسط حرکت هواپیمای تجاری 500 مایل بر ساعت باشد نتیجه اش این میشود که سمت غربی پرواز های استوایی باید با حدود سه بار سرعت پرواز های سمت شرقی به مقصدشان برسند یعنی سرعت آن ها چند برابر باشد.

در حقیقت، تفاوت بین پرواز های شرق و غرب تنها در چند دقیقه است و این حتی نزدیک به عددی که با فرض 1000 مایل برساعت چرخش زمین بدست می آید نزدیک هم نیست.

به عنوان مثال، پرواز به سمت شرق با سرعت فرضی زمین از توکیو تا لوس آنجلس بطور متوسط 10.5 ساعت طول میکشد، بنابراین پرواز بازگشتی به سمت غرب باید در حدود 5.25 ساعت طول بکشد اما در حقیقت 11.5 ساعت طول می کشد.

همچنین توجه داشته باشید، اگر زمین یک کره باشد، پرواز های مختلفی در نیم کره جنوبی وجود دارد که سریعترین و مستقیم ترین آن ها مسیری از بالای منطقه آنتراکتیکا دارند مانند سانتیاگو،شیلی به سیدنی، استرالیا. اما این پرواز ها هیچگاه از وسط قطب جنوب انجام نمیشوند. علت اینکه پرواز هایی از داخل و وسط قطب جنوب انجام نمیشود سرمای بسیار شدید قطب عنوان شده و این کاملا مشخص است که تنها یک بهانه برای دور نگه داشتن مردم از قطب جنوب است و حقیقت این است که این مسیر های پروازی کاملا غیر ممکن هستند و نمیتوانند حقیقت داشته باشند.

اگر زمین یک کره و آنتراکتیکا برای پرواز بسیار سرد بود، تنها راه منطقی برای پرواز از سیدنی به سانتیاگو یک مسیر مستقیم از روی اقیانوس آرام و ماندن در نیم کره جنوبی در کل راه بود. سوخت گیری مجدد میتوانست در نیوزلند یا مقصدی دیگر در نیم کره جنوبی در طول مسیر اگر کاملا ضروری بود انجام شود . درواقع، پرواز های سانتیاگو به سیدنی به نیمکره شمالی میرود و در فرودگاه بین المللی لوس آنجلس توقف میکند و از آنجا دوباره حرکت میکند. این مسیر در مدل زمین کروی اصلا منطقی نیست اما در مدل زمین تخت کاملا منطقی به نظر میرسد.

در 1913 فیزیک دان فرانسوی جرج سایناک بار دیگر وجود اتر و ثابت بودن زمین را اثبات کرد. او با استفاده از یک شکافنده پرتو دو نور را در جهات مخالف هم فرستاد و آن ها را باهم بازترکیب کرد، سپس حاشیه تداخل آن هارا مشاهده کرد اولین بار میز آزمایش ثابت بود و دومین بار میز را دوبار در ثانیه چرخاند.

تغییرات در الگو های تداخل بین آزمایش متحرک و ثابت، ثابت کرد که نور و البته زمین، ثابت است. در 1914 ویلیام وستفیلد کتابی با عنوان " آیا زمین میچرخد؟ نه" نوشت و زمانی که شاهکار جراد هیکسون با عنوان "پادشاهان سرنگون: تاریخچه تکامل نجوم از زمان امپراتوری روم تا امروز" در 1922 منتشر شد، مدل جهانی خورشید مرکزی آخرین نفس هایش را می کشید.

در 1925 آزمایش مایکلسون-گیل، دوباره نتیجه ای به نفع زمین ثابت داشت و جامعه فریماسونی علمی به یک چیز بسیار بزرگ تر برای بازگشت به دوران طلایی خود نیاز داشت!

در 1916 یک فیزیک دان یهودی به نام آلبرت انیشتین، فرضیه نسبیت عام خود را منتشر کرد،یک تغییر و اصلاح بزرگ در فرضیه خورشید مرکزی که باعث شد اتر از مطالعات علمی بطور کامل حذف شود و آن را با نسبیت جایگزین کرد.

در ابتدا با نبود هیچگونه مدرکی از فرضیه نسبیت، انیشتین و جوامع علمی نتایج آزمایشات جرج ایری و سایناک را بطور کامل نادیده گرفتند و نتایج آزمایش مایکلسون مورلی را نیز تغییر دادند و گویا اصلا چنین آزمایشاتی وجود نداشتند. آن ها همه چیز را طوری جلوه دادند که گویا چنین آزمایشاتی هرگز وجود نداشتند.

در اواخر 1920 آلبرت انیشتین و فرضیه اش به شدت مورد توجه قرار گرفتند و مدل افسانه ای خورشید مرکزی دوباره بازگشت و از انیشتین به عنوان یک نابغه در تاریخ یاد شد.

حتی وقتی از او پرسیده شد"چه حسی دارید که باهوش ترین فرد زنده دنیا هستید؟" او در پاسخ گفت"من نمیدانم، شما باید از نیکولا تسلا این را بپرسید"

تسلا یک نابغه حقیقی بود که از مدل خورشید مرکزی و نسبیت انیشتین حمایت نمی کرد. حتی انیشتین یک گرفتار یک دروغ دیگر نیز شد، او ابتدا ادعا کرد که چیزی درباره آزمایش مایکلسون مورلی نشنیده بود اما بعدا ادعا کرد درواقع نسبیت خاص را با هدف حذف اتر مطرح کرد و نتیجه آزمایش مایکلسون مورلی را باطل کرد.

در 1930 یک زمین تخت گرای مسیحی به نام ویلبر گلن ولیوا در آمریکا مردم را با سخنرانی ها و صحبت از رادیو به سمت حقیقت زمین تخت جذب کرد و برای خود یک ایستگاه شخصی ایجاد کرد تا بوسیله آن با مردم صحبت کند. صدای او حی در استرالیا نیز شنیده میشد و اکثر مردم دنیا در آن زمان از موضوع زمین تخت خبر داشتند.

ولیوا همچنین یک شهر به نام زایون در ایالت ایلینوی آمریکا تاسیس کرد که در آن 6500 نفر زندگی میکردند که تمامی مردم آن شهر به طور کامل زمین تخت گرا بودند.

شهر زایون مداس و سیستم آموزش و پرورشی و کلیسا های خود را داشت که در آن ها کیهان شناسی زمین تخت آموزش داده میشد. ولیوا اعلام کرد 5000 دلار به کسی که بتواند کرویت زمین را اثبات کند میدهد اما هیچکس نتوانست کرویت زمین را به اثبات برساند. او در 1942 فوت کرد.

بعد از جنگ جهانی دوم، طی عملیاتی که آمریکا آن را گیره کاغذ نام نهاد، بسیاری از دانشمندان هسته ای،فیزیک و شیمی دانان آلمانی به آمریکا برده شدند و در اواخر دهه 50 آن ها همگی در ناسا مشغول به کار شدند،سازمان ملی هوانوردی و فضا.

در همین حال برنامه های فضایی روسیه تشکیل شد و به اصطلاح جنگ سرد بین آمریکا و روسیه در گرفت. ارتباطات ماهواره ای ثابت برای اولین بار در 1945 توسط یک نویسنده علمی تخیلی و فریماسون آرتور سی کلارک مطرح شد و در حد یک داستان خیالی بود و مدت ها بعد در حدود یک دهه ظاهرا به یک حقیقت علمی تبدیل شد.

در 1957، روسیه ادعا کرد که اولین ماهواره به نام "اسپوتنیک" را به مدار نزدیک زمین پرتاب کرده است و به دنبال آن آمریکایی ها در 1958 ادعا کردند که "اکسپلورر 1" را پرتاب کرده اند.

امروزه ادعا میشود در حدود بیش از 10 هزار ماهواره در مدار وجود دارد(البته گاهی 20000 هم عنوان میشود). این ماهواره ها به گفته علم امروز در ترموسفر و اطراف آن معلق هستند و در مدار میچرخند که این لایه دارای دمایی در حدود 4530 درجه فارنهایت است. فلزات

استفاده شده در ماهواره ها از قبیل آلومینیوم،طلا و تیتانیم نقطه ذوبی در حدود 1221 ، 1948 و 3034 درجه به ترتیب دارند.

مردم اغلب ادعا می کنند که میتوانند با چشم غیر مسلح ماهواره ها را در آسمان ببینند اما این ادعا بسیار مضحک است زیرا با توجه به سایز بسیار کوچک ماهواره ها (کوچکتر از یک اتوبوس و تقریبا به اندازه موتور جت یک هواپیما) و ارتفاعی بالاتر از 320 کیلومتر حتی با استفاده از تلسکوپ شما نمیتوانید ماهواره ها را در آسمان دیده و شکل آن هارا تشخیص دهید. مردم اکثرا نور های متحرک در آسمان را میبینند و فکر میکنند آن ها ماهواره ها هستند اما آن ها به سادگی میتوانند بالن ها، هواپیما های کوچک، شهاب ها و اشیای ناشناخته ای باشند.

به اصطلاح تلفن های ماهواره ای در کشور هایی مانند قزاقستان با تعداد بسیار کمی از دکل های تلفن مشکل دریافت دارند. اگر چندین هزار ماهواره زمین مارا احاطه کرده است پس چنین مشکلاتی نباید بطور منظم در روستا ها و مناطق مختلف و دور افتاده رخ دهد. همچنین دیش های ماهواره ای(که سال ها قبل از داستان ماهواره ها وجود داشتند) معمولا در زاویه ای 45 درجه به سمت نزدیک ترین دکل زمینی قرار دارند.

اگر در حقیقت آنتن تلوزیون و دیش ها امواجی را از ماهواره ها در ارتفاع بیش از 320 کیلومتر دریافت میکردند، دیش های ماهواره ای باید بطور کاملا مستقیم رو به فضا قرار می گرفتند اما حقیقت این است که این دیش ها در زاویه ای 45 درجه ای قرار دارند و منحرف هستند و این ثابت می کند که سیگنال هارا از دکل های زمینی دریافت می کنند.

قبل از داستان دروغین ماهواره ها رادیو،تلوزیون و سیستم های ناوبری مانند LORAN و DECCA به خوبی کار میکردند و مشکلی نداشتند و تمامی اینها با سیستم ها و تکنولوژی های زمینی ممکن بود! درست زمانی که کسی ادعای پرتاب هیچ ماهواره ای را نکرده بود.

امروزه کابل های بزرگ فیبر نوری، اینترنت را به سراسر اقیانوس ها متصل می کنند، برج های سلولی غولپیکر و سه گوش جی پی اس را پوشش میدهند،و انتشار از یونوسفر اجازه می دهد که امواج رادیویی منعکس شوند و تمامی اینها بدون کمک از یک موضوع افسانه ای و شبه علم به نام ماهواره انجام میگیرد.

همچنین در اواخر دهه 50 موسس انجمن تحقیقات بین المللی زمین تخت، متولد دوور،انگلستان به نام سموئل شنتون در ادامه راه سموئل روبوتهام شروع به سخنرانی در تلوزیون،روزنامه ها،مدارس،باشگاه های مخصوص جوانان کرد و اطلاعات بسیاری از زمین تخت و ثابت ما را در اختیار مردم گذاشت.

او تمامی اطلاعات درباره زمین تخت را جمع نمود و منتشر کردو او تلاش کرد این حقیقت در تمام جهان فراگیر شود. زمانی که ناسا ادعا کرد اولین انسان را به ماه فرستاده، شنتون بلافاصله به این خبر واکنش نشان داد و آن را یک دروغ بزرگ خواند. زمانی که ادعا شد جان گلن در 1963 به مدار زمین رفت، شنتون برای وی یک کارت عضویت رایگان از انجمن زمین تخت فرستاد و در آن نوشت" ok wise guy" "اوکی مرد عاقل"

شنتون میدانست که جان گلن که دوبار سناتور ایالت متحده شده و از اولین فضانوردان ناسا است یکی از فریماسون ها مانند پدران گذشته خود کوپرنیک،کپلر،کاوندیش و... است. البته او تنها فضانورد ماسون نبود! درواقع برای یافتن یک فضانورد ماسون کافیست به ناسا مراجعه کنید، فرقی ندارد با کدام فضانورد روبرو میشوید.

باز آلدرین که یکی فضانوردان ناسا است که ادعا شده به ماه رفته است، حلقه ای ماسونی در دست دارد که بر آن نمادی از فریماسون ها نقش بسته است و نشان میدهد او فریماسونی از درجه 33 می باشد. (در تصویر بالا مشخص است)

در زیر عضویت برخی فضانوردان ناسا را در باشگاه ها و کلوب های ماسونی مشاهده کنید:

باز آلدرین از Montclair Lodge No. 144 در نیوجرسی

ادگار میچل یکی دیگر از اعضای ماسونی و فضانوردان ناسا از اعضای Artesta Lodge No. 29 در نیومکزیکو

جیمز ایروین یکی دیگر از اعضای ماسونی و فضانوردان ناسا از اعضای ejon Lodge No. 104 در کلرادو اسپرینگز

Donn Eisele یکی دیگر از اعضای ماسونی و فضانوردان ناسا از اعضای Luther B. Turner Lodge No. 732 در اوهایو

گوردودن کوپر یکی دیگر از اعضای ماسونی و فضانوردان ناسا از اعضای Carbondale Lodge No. 82 در کلرادو

ویرژیل گریسوم یکی دیگر از اعضای ماسونی و فضانوردان ناسا از اعضای Mitchell Lodge No. 228 در ایندیانا

والتر شیرا یکی دیگر از اعضای ماسونی و فضانوردان ناسا از اعضای anaveral Lodge No. 339 در فلوریدا

توماس استافورد یکی دیگر از اعضای ماسونی و فضانوردان ناسا از اعضای Western Star Lodge No. 138 در اوکلاهما

پل ویتز تهیه کننده فیلم آمریکایی از اعضای ماسونی Lawrence Lodge No. 708 در پنسیلوانیا

C. Fred Kleinknecht یکی از مدیران ناسا در طول پروژه سفر به ماه بود که بعد از مدت کوتاهی به یکی از رئیسان بزرگ شورای ماسونی درجه 33 باستانی شد و مناسکی بزرگ از فریماسون هارا پذیرفت و آن را مدیریت کرد.

همگی فضانوردان ناسا از فریماسون ها بودند. این اعضای انجمن مخفی و برادری همگی از طرفداران و مبلغان خورشید مرکزی هستند و این افراد از آغاز تاریخشان تا به امروز سعی در کنترل ذهن و تغییر عقیده مردم دارند.

قبل از اولین ماموریت و پروژه سفر به ماه ناسا، یازده فضانورد ناسا در یک حادثه مشکوک کشته شدند. گاس گریسون،راجر چافی و

ادوارد هیگینز وایت همگی در طول یک آزمایش غیرضروری و خطرناک در کپسول آپولو سوختند. هفت نفر دیگر از آنان به نام تد فریمن،چارلز باست،الیوت سی،راسل راجرز،کلیفتون ویلیامز،مایکل آدامز و رابرت لارنس شش نفرشان در سقوط جداگانه هواپیما درگذشتند و ادوارد گیونز بر اثر تصادف ماشین.

هشت مرگ تنها در 1967 رخ داد. بنابراین بسیاری از فضانوردان در چنین موقعیتی بصورت تصادفی در گذشتند اما این مرگ ها نمیتواند بصورت تصادفی بوده باشد! آن ها قربانی جنایت شدند. آن ها توسط سازمان های ماسونی به قتل رسیدند! این سازمان ها به دنبال افرادی هستند که با جعلیات آن ها مشکلی نداشته باشد و به راحتی خریدار جعلیات آن ها باشد.

یکی از رک و راست ترین فضانوردان کشته شده گاس گریسون بود. در 1967 گریسون بطور فزاینده ای عصبی بود و حرف های منفی ای درباره شانس ناسا برای فرستادن انسان به ماه میزد. او اصرار داشت که شانس ناسا برای رفتن به ماه بسیار کم است و بارها و بارها در روش تست ایمنی شکست خورده است. او سفر به ماه را غیر ممکن میدانست.

او به همسرش بتی گفته بود"اگر یک حادثه جدی در برنامه های فضایی رخ دهد،این احتمال وجود دارد که برای من باشد"

پس از قتل او، ماموران دولتی درست قبل از اینکه کسی از مرگ او مطلع شود به خانه گریسون هجوم بردند و نوشته های شخصی و دفتر خاطرات او را با خود بردند.

از 1969 تا 1972، فریماسون ها در ناسا ادعا کردند که شش ماموریت آپولو را با موفقیت انجام دادند و انسان را به ماه فرستادند. با این فریب هوشمندانه و کمی استفاده از تکنولوژی موشک، یک دسته از فریماسون و عکاسان فریبکار تصویری از زمین تهیه کردند و با این عملیات روانی، ناسا تقریبا همه مردم را متقاعد کرد که زمین کروی است و مردم بر روی یک کره چرخان در فضا زندگی می کنند.

در مستند"A Funny Thing Happened on the Way to the Moon" شما میتواند بطور شفاف این را ببینید که در فیلم رسمی آپولو باز آلدرین،نیل آرمسترانگ و مایکل کالینز برای تقریبا حدود یک ساعت با استفاده از ترفند های دوربین و فیلم برداری درحال تهیه تصاویر جعلی از زمین کروی هستند.

آن ها با استفاده از ارتباطات صوتی با مقر کنترل در هوستون ارتباط برقرار کردند و او آن را راهنمایی کرد که چگونه تصویر برداری کنند تا اثر بیشتری داشته باشد و تصویر حقیقی به نظر برسد. آن ها تمامی پنجره هارا پوشاندند به غیر از پنجره ای با نمای رو به پایین و دایره ای شکل و با استفاده از ترفند های خاصی آن ها کاری کردند که تصویر کروی به نظر برسد.

نیل آرمسترانگ در این زمان ادعا کرد که به ارتفاع 130000 مایلی از زمین رسیده اند(به ادعای آن ها نصف مسیر ماه طی شده بود) اما زمانی که کمرا تریک آن ها تمام شد(نحوه خاص فیلم برداری)، مشاهده کنندگان خودشان میتوانستند به راحتی این را ببینند که آن ها در حدود 10 مایل(16 کیلومتر) درحال پرواز در یک هواپیما بودند.

آن ها با این جعل و دروغ بزرگ درک عموم را از شکل زمین تغییر دادند.

از زمانی که اولین تصویر ناسا از کره کامل زمین منتشر شد مردم مطمئن شدند که فیثاغورث در چندین هزار سال قبل درست فکر میکرده است و همگی باور کردند که زمین باید یک کره باشد. اما زمانی که با چشم شک و تردید نگاه کنید،اشکالاتی را خواهید دید(مقاله تصاویر جعلی ناسا: لینک)

حرفه ای ترین تحلیلگران عکس چند تصویر ناسا از زمین را جدا کردند و مدرک غیر قابل انکاری از ادیت های کامپیوتری یافتند! اگر آن ها در حقیقت به فضا یا حتی ماه رفته باشند دیگر نیازی به جعل تصاویر زمین نیست.

ناسا تصاویر بسیاری دارد که در آن تصاویر، اشکالاتی نظیر تکرار ابر ها،رنگ مصنوعی اقیانوس ها و قاره ها،سایز های مختلف قاره ها در تصاویر مختلف و استفاده از پیام های زیر آستانه ای یافت میشود حتی در یکی از تصاویر ناسا از پلوتو بر روی آن نماد سگ پلوتوی دیزنی یافت میشود که نشان میدهد دیزنی،ناسا و هالیوود همکاری ای قوی باهم دارند.

در یک بعد ار ظهر روشن و واضح،در طول دوره واکسینگ یا واینینگ چرخه ماه، به راحتی میتوانید عبور سیارات را از مقابل ماه ببینید! برای قرن ها مردم شاهد عبور سیارات از مقابل ماه بودند(همانطور که از مقابل خورشید عبور می کند) و حتی انجمن نجوم سلطنتی بسیاری از این مشاهدات را به ثبت رسانده است. این موضوع نشان میدهد که ماه ماهیتی که ناسا ادعا دارد، را ندارد. وقتی عبور سیاره

ای مانند ونوس از مقابل ماه رصد میشود، فرضیه افسانه ای خورشید مرکزی برای همیشه باطل میشود و البته شده است.

سموئل شنتون موسس انجمن تحقیقات بین المللی زمین تخت کرده بود" سیارات را میشود در هنگام عبور از جلوی ماه دید، فضانوردان باید خود را آماده برگشت به زمین کنند زیرا چیزی برای فرود آمدن بر روی آن در آسمان وجود ندارد"

در کنار شنتون،بسیاری از مردم دیگر بودند که سفر به ماه را یک فریب بزرگ میدانستند. زمانی که تصاویر ارائه شده ناسا از ماه مورد بررسی قرار گرفت این موضوع اثبات شد که آن ها در یک استادیو با بگ گراند تکراری تصویر برداری کردند، همراه با نور مصنوعی و استفاده از بند ها و طناب هایی خاص برای حالت معلق فضانوردان.

یک عکاس انگلیسی، برنده جایزه بهترین تصاویر به نام David Persey،تحلیلگر عکس و مورخ Jack White،عکاس و ناشر Marcus Allen و خیلی های دیگر تمامی شهرت حرفه ای خود را بر روی افشای اینکه تصاویر ناسا جعلی و دروغین است گذاشتند تا ثابت کنند تصاویر ناسا در یک استادیو تهیه شده است.

تجزیه و تحلیل تصاویر مختلف از شش ماموریت آپولو، نشان دهنده ویژگی های تکراری بک گراند است(مانند تپه ها و حفره ها) که بار ها و بارها در تصاویر مختلف از ماه دیده میشوند.

در تصاویر آپولو 11، میتوان دید که باز آلدرین دستکش هایی با رنگ های متفاوت و چکمه هایی با سایز و طول متفاوت پوشیده است. بسیاری از تصاویر ماه نورد را نشان میدهد که در اطراف آن

هیچ مسیر و ردی از چرخ های آن وجود ندارد اما تصاویری است که درحالی که هنوز ماه نورد بی سرنشین است در تمام پیش زمینه مسیر های حرکت ماه نورد را نشان میدهد.

اشکال دیگری که وجود دارد این است که فضانوردان مختلف در زندگی نامه ها و یا مصاحبه های خود ذکر کرده اند که در ماه ستارگان درخشانی دیدند و برخی نیز دکر کردند که اصلا ستاره ای ندیدند! چه تناقضاتی!!!

دیدن این کلیپ خالی از لطف نیست: http://www.aparat.com/v/ICjpK

نه تنها تمامی کلیپ های آپولو مملو از جعلیات و تقلب است، بلکه ناسا ادعا می کند که فیلم اصلی آپولو یازده از فایل ها و سوابق ناپدید شده است تا کسی نتواند صحت آن را بررسی کند.

درست شنیدید، آن ها بیش از 30 میلیارد از پول مالیات دهندگان آمریکایی را مصرف کردند و ادعا کردند به ماه رفتند و سپس و بطرز عجیبی اسناد و کلیپ های اصلی آپولو را گم کردند.

ناسا همچنین ادعا کرده است که نوار های صوتی اصلی آپولو را گم کرده است.

در 1970، فریماسون و استاد فلسفه در دانشگاه سنت توماس به نام Leo Ferrari انجمن زمین تخت کانادا را تاسیس کرد. برخلاف انجمن اصلی زمین تخت، لئو زمین تخت را یک شوخی مضحک

خواند و شروع به تمسخر زمین تخت کرد. او عمدا چند استدلال غلط برای زمین تخت مطرح کرد و آن هارا رواج داد.

برای مثال، او همیشه همراه خود در سخنرانی هایش یک سنگ کوچک می آورد و ادعا میکرد که این سنگ را شخصا از لبه زمین تخت جدا کرده و آورده است. او با خنده و تمسخر میگفت که زمانی که قایق او از لبه زمین به پایین پرت شد او از قایق خود به بیرون پرید و این سنگ باعث شد تا از لبه زمین به پایین سقوط نکند بنابراین این سنگ را از لبه زمین جدا کرد و با خود آورد.

و از آن به بعد مردم موضوع زمین تخت جدی نمیگرفتند و فکر میکردند که یک شوخی مسخره است. او باعث شد زمین تخت مورد تمسخر های بسیاری قرار بگیرد.

در 1971 سموئل شنتون در گذشت و یک مکانیک هواپیما به نام چارلز کی جانسون (Charles K. Johnson) مدیریت جدید انجمن تحقیقات بین المللی زمین تخت را به عهده گرفت.

چارلز و همسرش مارجوری، مانند خانم بلانت و بسیاری اعضای انجمن زتتیک تنها زمین تخت گرا نبودند،آن ها مخالفان فریماسون و نیز افشاگران حقیقت بودند.

چارلز و همسرش یک نشریه دوره ای به نام "اخبار زمین تخت" یا "The Flat Earth News" ایجاد کردند و تا سال های بسیاری مقالاتی برای افشای دروغ های ناسا،حقیقت زمین تخت و ثابت منتشر کردند.

بر خلاف لئو، که زمین تخت را مسخره کرده بود، چارلز بسیار به پیشرفت و فراگیر شدن این حقیقت کمک کرد. او یک نابغه بود و افشاگری های بسیاری کرد.

در 1974 چارلز جانسون درباره انجمن تمسخر زمین تخت که برای لئو بود چیز هایی شنید. او تصمیم گرفت تا با لئو در این باره صحبت کند، بنابراین یک نامه دوستانه به او نوشت تا درباره انجمن خود بیشتر توضیح دهد اما لئو هرگز این نامه را پاسخ نداد.

دو سال بعد چارلز یک نامه موادبانه دیگر نوشت و گفت: " از اینکه یک همفکر هستیم خوشحالم" و سپس گفت:" زمانی که درباره انجمن شما شنیدم روز شادی داشتم" او نوشت: "من مطمئنم که ما اهدافی دور از هم نداریم" " من سعی میکنم به چیزی که میگم عمل کنم، برای فکر و جستجو ایده ها و مفاهیم خارج از عقل و غیر عادی" و سپس در انتها گفت" منتظر پاسخ شما هستم"

بعد از شش ماه، هیچ واکنشی از سوی لئو مشاهده نشد. او بار ها پیام ها و نامه های مختلفی داد اما جوابی دریافت نکرد. بعد از مدتی بررسی، او فهمید که لئو انجمنی منحرف کننده دارد و ذهن مردم را از حقیقت دور می کند و باعث پیشرفت جامعه الحادی میشود.

پس از آن چارلز جانسون کارش را سریعتر و بهتر از قبل ادامه داد، او باعث پیشرفت های بسیاری در زمین تخت شد و این پیشرفت در اطلاعات و تحقیقات اعضای بیشتری را برای زمین تخت به همراه داشت.

او برای ادامه عمر خود شروع به افشای حقیقت درباره انجمن دروغین لئو کرد و او را یک پیامبر دروغین خواند که همه چیز را به تمسخر میگیرد و باعث میشود حقیقت پنهان شود.

در اواخر عمر چارلز، خانه او بطرز بسیار مشکوکی آتش گرفت و تمامی مقالات،اطلاعات و کتاب هایی که از زمین تخت نوشته،تهیه و در طول عمر خود جمع کرده بود سوخت و ازبین رفت.

حتی اطلاعات تهیه شده توسط سموئل شنتون نیز که او از آن ها نگه داری میکرد به کلی از بین رفت.

پس از آن جانسون اعلام کرد که او مامورانی را دیده که این آتش سوزی را راه انداختند و این آتش سوزی از روی قصد و برای نابودی حقیقت زمین تخت بود.

پس از پایان دادن به دروغ درباره سفر ماه، ناسا فریب دیگری را آغاز کرد. او از 1976 شروع به جعل کردن سفر به مریخ کرد.

ناسا با این دروغ سیارات را مانند زمین توصیف کرد که مکان هایی برای فرود و قدم نهادن دارند درحالی که آن ها اجرامی نورانی مانند بقیه اجرام آسمانی هستند و مکانی برای قدم نهادن و فرود نیستند.

ناسا هزاران تصویر جعلی از فضا و البته مریخ ارائه داده تا بتواند ادعای خود را به اثبات برساند.

حتی با فرض اینکه مریخ یک سیاره بیابانی و مکانی شبیه به زمین است، این برای آن ها غیر ممکن است تا با آزمایش و محاسبات خود

بتوانند کاوشگری را در سطح آن فرود بیاورند.

آن ها می گویند که فشار سطح مریخ تنها 3/10 از 1٪ فشار سطح زمین است و این معادل با فشار در ارتفاع 23 مایل از سطح زمین است. در آن فشار ماده هوا کافی نیست. بنابراین ناسا بر روی کاوشگر خود از چتر نجات برای فرود استفاده می کند اما هیچ چتر نجاتی برای استقرار در آن ارتفاع هنوز ساخته نشده.

Joe Kittenger که رکورد بالاترین،پرسرعت ترین و طولانی ترین سقوط از درون لایه جو در 19 مایلی را دارد میگوید که با سرعت 767 مایل برساعت حدود 15 دقیقه آن بالا بود و چتر نجات مخصوص او که برای کاهش سرعت یک جسم با سرعت بسیار استفاده میشد بی فایده بود و او گفت هیچ کاهش سرعتی با آن سرعتی که داشتم ندیدم و ایجاد نشد.

اما هنوز ناسا میخواهد که ما باور کنیم، برای مثال چتر نجات کاوشگر فونیکس، موفق به کاهش سرعت آن از 12,738 مایل بر ساعت تا 123 مایل بر ساعت شده است! آن هم فقط در 2.86 دقیقه! این چگونه ممکن است؟

به عبارت دیگر، ناسا ادعا دارد میتواند همه چیز را میلیون ها مایل دورتر بر روی مریخ از زمین کنترل کند که حتی برای انجام آن در زمین و در ارتفاع پایین تر و با سرعتی 16 بار کند تر از آن نیز توانایی ندارد.

تا به امروز ناسا درحال جعل کردن بسیاری از تصاویر و سفر ها از جمله سفر به مریخ است. در این میان بسیاری دیگر از آژانس ها و

سازمان های فضایی کشور های دیگر شامل روسیه،چین،ژاپن،هند،اسا(سازمان فضایی اروپا) و.... برنامه ای مشابه ناسا برای فریب دارند و همان قوانین را دنبال میکنند تا از گوشبری مردم خود و از پول مالیات دهندگان به نفع خود استفاده کنند.

برنامه های فضایی آن ها تنها بازی با اذهان است و تنها سودی که برای آن ها دارد کنترل ذهن مردم و تبلیغ قدرت کشورشان است.

موشک های فرستاده شده توسط سازمان ناسا و سازمان های فضایی دیگر هرگز مسیر مستقیمی را طی نمیکنند، تمامی راکت ها بعد از مدتی منحرف شده و دوباره به زمین بر میگردند. موشک هایی که اعلام شده پرتاب های موفقی داشتند همگی یا سوخت جامد بوده و یا بعد از مدتی که از دید خارج شدند در مکانی از قبل تعیین شده سقوط میکنند.

هیچ ارتفاعی وجود ندارد که موشک تا جایی بالا برود که ناگهان در یک فضای خلا بی کران معلق شود! این ها همگی شبه علم و از سبک ساینس فیکشن و علمی تخیلی هستند.

تمامی این فریب ها به وسیله استخر ها،بند ها،پرده های سینمایی و با استفاده از هواپیمای زیرو جی به انجام میرسد. آن ها چیزی به عنوان حقیقت ندارند که به شما بگویند.

در 1998 ناسا ادعا کرد که آی اس اس(ایستگاه فضایی بین المللی) را به فضا پرتاب کرده است که فضانوردان در آن میتوانند آزمایشات علمی در فضا انجام دهند و فضای خارج از زمین را بررسی کنند. آن

ها میتوانند درون ایستگاه معلق بوده و بی وزنی را بطور مداوم تجربه کنند.

اما همه این حالت های بی وزنی با استفاده از پرده سینمایی،ترفند های فیلم برداری،استفاده از بند های مخصوص و معلق شدن در هواپیمای زیرو جی امکان پذیر است و فضایی وجود ندارد تا در آن معلق شوید و آن را بررسی و مطالعه کنید.

در حقیقت دلایل بسیاری برای جعلی بودن کلیپ های فضانوردان هنگام پیاده روی فضایی و یا معلق در ایستگاه فضایی وجود دارد. دیده شدن حباب ها،به گوش رسیدن صدای آب دو مورد از مواردی هستند که در اکثر کلیپ های آنان قابل دیدن و شنیدن است البته امروزه ناسا بیشتر احتیاط می کند.

ادعا میشود آن ها در استخر هایی قبل از ورود به فضا تمرین می کنند اما جالب اینجاست که در کلیپ های حقیقی فضانوردان و کلیپ های تمرینی آن ها نقاط مشترکی وجود دارد.

تجزیه و تحلیل بسیاری از فیلم های داخلی از ایستگاه فضایی بین المللی نشان میدهد که آن ها از حقه ها و ترفند های سینمایی بسیاری برای ساخت فیلم ها استفاده میکنند ترفند هایی از قبیل استفاده از پرده سینمایی یا پرده سبز،استفاده از بند ها و طناب ها که با آن ها آویزان میشوند و همینطور استفاده از هواپیمای زیرو جی یا جاذبه صفر که به ادعای آن ها برای تمرین فضانوردان و شبیه سازی محیط فضا و معلق ماندن استفاده میشود.

آن ها با استفاده از هواپیما زیرو جی میتوانند صحنه های مختلف را تصویربرداری و باهم یکی کنند تا یک کلیپ کامل و چندین دقیقه ای بسازند زیرا این هواپیما ها تنها چند ثانیه در حالتی قرار میگیرند که میتوانند افراد را در این چند ثانیه معلق کنند.

در 2001، چارلز کی جانسون در گذشت، او تمام مکاتبات،مقالات و کتاب هایی که درباره حقیقت زمین تخت در طول عمرش به دست آورده بود در آتش سوزی خانه اش از دست داد.

انجمن تحقیقات بین المللی زمین تخت بطور رسمی به کار خود پایان داد. تمسخر زمین تخت توسط انجمن لئو همچنان ادامه داشت تا موضوع زمین تخت را به یک موضوع مضحک تبدیل کنند.

در 2004 ریاست انجمن زمین تخت به دنیل شنتون داده شد(هیچ ارتباطی با سموئل شنتون ندارد)که درست مانند لئو، وب سایت زمین تخت را تا امروز حفظ کرده است.

آن ها دلیل اینکه چرا همگی ما میتوانیم بر روی زمین تخت زندگی کنیم را وجود نیرویی به نام شتاب جهانی میدانستند و این بدین معنا بود که دیسک زمین درحال حرکت با سرعتی به سمت بالا است اما این تنها یکی از دروغ های هدفمند بود که توسط انجمن جعلی زمین تخت گفته شد. همانطور که چارلز جانسون گفته بود، آن ها آب حقیقت را گل آلود می کنند.

در 2008، معلم و نویسنده اریک دوبای یک وبسایت راه اندازی کرد و کتاب خود با عنوان "توطئه آتلانتیس" یا "Atlantean Conspiracy" که بسیاری از موضوعات را افشا کرد از قبیل دروغ سفر

به ماه، افشاگری درباره انجمن های سری فریماسونری،افشای حقیقت زمین تخت و ثابت در مرکز جهان و استفاده از نقل قول های رئیس انجمن بین المللی زمین تخت چارلز جانسون.

او در ابتدای کار خود تمامی کتب ویلیام کارپینتر و سموئل روبوتهام را خواند سپس پژوهش و مطالعات گسترده ای را آغاز کرد و در آخر کتب بسیاری نیز در رابطه با زمین تخت نوشت و افشاگری های بسیاری انجام داد.

در 2009، پس از مشاهده مصاحبه الکس جونز، که فضانوردان ناسا را تحسین و ستایش کرده بود، اریک یک مقاله درباره دروغ سفر به ماه نوشت و برای او ارسال کرد که شامل یک لینک برای خواندن کتاب سموئل روبوتهام درباره زمین تخت بود.

پس از آن بود که الکس، اریک را یک "فلت ارثر" یا زمین تخت گرا خواند.

برای چند سال آینده، اریک مقالات و کتاب های بسیاری درباره توطئه های مختلف نوشت. او در رسانه های مختلف اجتماعی فعالیت های گسترده ای داشت.

با ساختن حساب های مختلف و گروه های بسیار او توانست اطلاعات و پژوهش هایش را در اختیار مردم قرار داد.

بعد از گذشت چند سال، او دنبال کنندگان بسیاری در صفحات اجتماعی خود مانند گوگل پلاس،لینکدین،فیس

بوک،توییتر،استامبلآپان،پینترست،Tsu و بسیاری از صفحات دیگر جمع کرد و اطلاعات و مقالات او به سرعت در اینترنت فراگیر شد.

برای مثال میتوانید اینجا در این تصویر که از حساب گوگل پلاس او تهیه شده ببینید که حدود 135 میلیون بازدید تا کنون داشته است

در اواسط سال 2011،یک هنرمند حرفه ای،بازیگر هالیوود، به نام متیو بویلان ملقب به مت پاور لند، خود را یکی از اعضای سابق ناسا و یک افشاگر معرفی کرد و کانالی با عنوان "TheNASAChannel" در یوتیوب راه اندازی کرد.

او چندین کلیپ برای افشای دروغین و جعلی بودن تصاویر ناسا منتشر کرد اما کانال او بیشتر درباره زندگی شخصی او و مسائل دیگری است تا افشای حقیقت زمین تخت!

با این حال، او این مورد را بیان داشته است که تصاویر سیارات مختلف را با رنگ های خاص و مختلف برای ناسا میساخته است که توسط ناسا به عنوان عکس حقیقی از سیارات معرفی میشده.

تنها این افشاگری او نیست که ارزش مند است بلکه او تاکید میکند که تمام تصاویر ناسا فیک هستند و علاوه بر این او ادعا دارد که برخی از کارکنان ناسا در یک مهمانی به او گفته اند که زمین در حقیقت مسطح است.

در نوامبر 2014،پس از سال ها تحقیق و نوشتن کتب مختلف، اریک دوبای کتابی با عنوان "The Flat Earth Conspiracy" منتشر کرد و بطور همزمان در یوتیوب یک مستند به نام "Flat Earth

"Conspiracy Documentary منتشر ساخت و مصاحبه های رادیویی بسیاری انجام داد و چندین مقاله کامل در این باره نوشت.

در مدت کوتاهی،کلمه کلیدی "flat earth" شاهد 600% افزایش در گوگل بود! ناگهان از چند هزار نتیجه سرچ گوگل به 21 میلیون رسید.

در سال 2016، سایت رسمی انجمن تحقیقات بین المللی زمین تخت با حدود 50000 عضو به طور ناگهانی از اینترنت حذف شد. ادمین ها و مدیران سایت تمامی اطلاعات را جمع کردند تا سایت دیگری ایجاد کنند. صفحات دیگر زمین تخت گرایان نیز از صفحات اینترنت حذف میشد.

این موضوع مارا به یاد آتش سوزی خانه چارلز جانسون می اندازند! آتشی که تمامی اطلاعات ارزشمند او را سوزاند. در ادامه، در سال 2016، جنبش زمین تخت ادامه یافت و نوابغ مختلفی به این جنبش ملحق شدند و باعث پیشرفت های بسیاری شدند.

حقایق بسیاری افشا شد و مردم بسیاری از حقیقت مطلع شدند. سال 2016 سالی بود که هزاران مقاله و کتاب از زمین تخت و حقایق مرتبط دیگر در آن منتشر شدند! سالی بود که هزاران کانال یوتیوب برای حمایت زمین تخت ساخته شد! هزاران صفحه اینستاگرام،فیس بوک،توییتر و...